عقیدهٔ طحاوی

عقاید اهل سُنت و جَماعت بروفق مذهب فُقهای اُمّت حضرت امام اعظم

ابو حنیفه، قاضی القضات امام ابویوسف و امام مُحمد بن حسن شیبانی رضی الله عنهم اجمعین

روایت

مُحدث فقیه مُجتهد حضرت امام ابوجعفر طحاوی حنفی رحمه الله متوفی ۳۲۱ هجری قمری

باتصدیق این ترجمه از جانب

شیخ الحدیث دار العُلوم دیوبند و مفتی اعظم هند حضرت مولانا سعید احمد پالنپوری مدظله العالی

ترجمه

مفتی محمد ابراهیم تیموری

چاپ چهارم



ناشرانی که می خواهند این کتاب را چاپ و نشر نمایند، جهت سهولت خویش می توانند متن آمادۀ چاپ کتاب را از نشانی های ذیل به دست آرند:

جدیدترین PDF کتاب را می توانند از روی انترنت از نشانی ذیل اخذ کنند:

www.afghanicc.com/books

یا با نشانی انترنتی (email) ذیل تماس بگیرند:

fridoon_t@hotmail.com

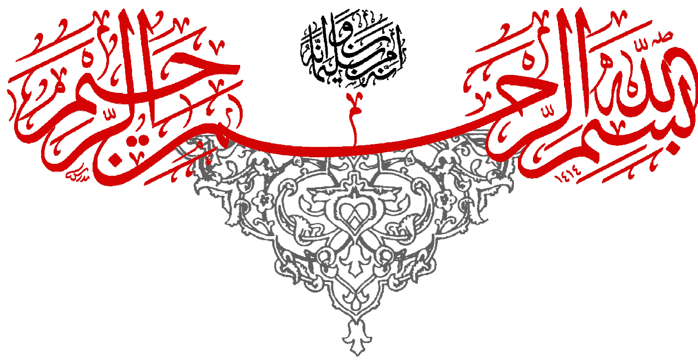
miteymori@gmail.com

و یا با شمارۀ تلفونی ذیل در تماس شوند:

۰۰۴۴۷۸۸۶۷۰۷۹۲۷

و یا با شمارۀ ذیل در کابل تماس بگیرند.

امیر محمد: ۰۷۰۰۲۴۳۵۰۱


بسم الله الرحمن الرحیم



﴿تصدیق ترجمه هذا﴾

از جانب

مفتی اعظم هند و شیخ الحدیث دار العلوم دیوبند
حضرت مولانا مفتی سعید احمد پالنپوری دامت برکاتهم



از بزرگ ترین علماء و اهل فتوای عصر حاضر جهان اسلام
که صحت ترجمهٔ هذا را تصدیق و تصویب فرموده اند، مفتی اعظم هند و شیخ الحدیث
دار العلوم دیوبند حضرت مولانا مفتی سعید احمد پالنپوری دامت برکاتهم
می باشد که دربارهٔ این ترجمه فرمودند:

*«من این ترجمه را از مواقع مختلف دیدم، ترجمه درست است. از جانب من اجازه دارید
تصدیق آن را چاپ کنید».*



تصدیق ترجمه هذا

از جانب

وزارت ارشاد، حج واوقاف افغانستان



ریاست عمومی مجمع علمی
مدیریت اجرائیه

شماره ۲۱۵/ع ۱۰۴ — تاریخ ۹/۴/۱۳۹۲

محترم امیرمحمد خان!

السلام علیکم.....!

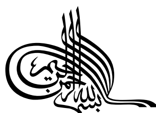
قبلاً توسط شما درخواستی با انضمام ترجمه مطبوع یک جلد کتاب تحت عنوان عقیدهٔ طحاوی ترجمهٔ مفتی محمد ابراهیم "تیموری" عنوانی مقام محترم وزارت ارشاد، حج واوقاف تقدیم وبنابرحکم شمارهٔ (۴۶۶۴) مورخ۱۳۹۱/۱۲/۲۸- آن مقام محترم کتاب متذکره جهت بررسی وابراز نظریه اینریاست محول گردید که ذیلاً پیرامون آن ابراز نظرمی گردد:

اصل کتاب عقیدهٔ طحاوی ازجملهٔ کتب معروف عقاید علمای اهل سنت بخصوص فقها وعلمای مذهب احناف بوده که پیوسته با شروح وتعلیقاتش شامل نصاب درسی دراکثریت مدارس ، دارالعلوم ها ، جامعات وپوهنتون های دنیا بخصوص جوامع اسلامی می باشد که نیازی به معرفی و توصیف بیشتری ندارد ولی باید متذکرشد که ترجمهٔ کتاب متذکره که توسط محترم مفتی محمد ابراهیم "تیموری" صورت گرفته است درتمام موارد با اسلوب عالمانه وعام فهم درمطابقت کامل با اصل متن عربی وتعلیقات آن قرار داشته و ازشیوائی ، رسائی وسلاست خاص برخورداربوده که میتواند بر افادیت آن افزوده ومورد توجه بیشتروبهتر علاقمندان این عرصه قرارگیرد.

ریاست مجمع علمی وزارت ارشاد ، حج واوقاف ضمن تائید ترجمهٔ کتاب متذکره وتحسین طبع آن ، برای مترجم محترم وهمکاران خیّر ایشان دراین زمینه موفقیت های روزافزونی را پیوسته با قبولیت آن ازبارگاه پروردگارعالم متمـــــــنی است .

بااحترام

مفتی سید حجت الله "نجیح"
رئیس مجمـــــع علمی



﴿مقدمهٔ مترجم﴾



اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ كَفٰى وَ سَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى. اَمَّا بَعْدُ!

تقریباً از یک هزار و دو صد سال به این سو کتاب **«عقیدهٔ طحاوی»** در بین مذاهب اربعهٔ حقهٔ اسلام؛ حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی از مهمترین و معتبرترین کتب عقیدوی اهل السنت و الجماعت و به عنوان یکی از منابع و مراجع اولیهٔ عقائد اسلامی در طول این قرن های متمادی بوده است.

امام تقی الدین سُبْکی رحمه الله (م ۷۷۱ ق) یکی از اکابر علمای شافعی می نویسد:

«مذاهب چهارگانهٔ حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی بحمد الله همگان در عقائد متحد و واحد اند و همگی ایشان بر عقائد اهل سنت و جماعت اعتقاد دارند، و خداوند متعال را بر طریق اعتقادی امام ابو الحسن اشعری رحمه الله (و امام ابو منصور ماتُریدی رحمه الله) عبادت می کنند، و همهٔ ایشان بر این عقیده استوار اند، الا تنی چند از حنفیه و شافعیه که به معتزله پیوستند و گروهی از حنابله که عقیدهٔ خویش را با عقائد مجسِّمه آلوده ساختند. خداوند جل جلاله مالکیه را از آن پاک نگهداشته است و ما هیچ مالکی را ندیده ایم مگر آنکه بر روش عقیدوی اشعری باشد. خلاصه آنکه عقائد امام ابو الحسن اشعری رحمه الله (و امام ابو منصور ماتُریدی رحمه الله) همان است که کتاب **«عقیدهٔ طحاوی»** شامل آن می باشد، و علمای مذاهب چهارگانهٔ اهل سنت و جماعت آن را به حیث عقائد قبول نموده و بر آن راضی می باشند».

معید النعم و مُبید النقم: ص ۶۲ و شرح عقیدۀ طحاوی از امام عبد الغنی میدانی: ص ۲۷ و ۲۸



«عقیدۀ طحاوی» یکی از مآخذ اصلی مسلک اعتقادی ماتُریدی احناف می باشد، زیرا امام طحاوی رحمه الله مضامین آن را به طور کلّی از بنیان گذار این مسلک، حضرت سِرَاجُ الْأُمَّةِ وَإِمَامُ الْأَئِمَّة امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت رحمه الله روایت نموده است.



امام ابو جعفر طحاوی رحمه الله در قریۀ طَحا در کشور مصر در سال ۲۳۹ هـ . ق به دنیا آمده و در سال ۳۲۱ هـ . ق در همانجا وفات کرد. امام طحاوی رحمه الله نه تنها یکی از حفّاظ برجستۀ حدیث بلکه یکی از بزرگترین امامان فنون فقه و حدیث است. او در عصری زندگی می کرد که علوم فقه و حدیث به پایۀ عروج رسیده بود. از یکسو شاگردان هر چهار مذهب فقهی اهل السنت و الجماعت خصوصاً احناف در سراسر جهان سلسلۀ تعلیم و تدریس علوم فقهی را گسترده بودند، و از سوی دیگر مشهورترین محدثین دوران، مشغول روایت کتاب های محرَّرۀ خویش در حدیث بودند.

علامه زاهد کوثری رحمه الله از امام بدر الدین عینی رحمه الله متوفی ۸۵۵ هـ . ق صاحب عُمدة القاری شرح صحیح البخاری نقل می کند:

«زمانی که امام احمد بن حنبل رحمه الله وفات کرد، امام طحاوی ۱۲ ساله بود، زمانی که امام بخاری رحمه الله درگذشت، امام طحاوی ۲۷ سال داشت، هنگامی که امام مسلم رحمه الله رحلت نمود، امام طحاوی ۳۲ سال داشت، هنگامی که امام ابن ماجه رحمه الله وفات کرد، امام طحاوی ۴۴ ساله بود، زمانی که امام ابو داود رحمه الله در گذشت، امام

طحاوی ۴۶ سال داشت، زمانی که امام ترمذی ﵀ وفات کرد، امام طحاوی ۵۰ ساله بود، و سرانجام هنگامی که امام نسائی ﵀ از دنیا رحلت نمود، امام طحاوی ۷۴ ساله بود، و امام طحاوی ﵀ از بسیاری از شیوخ این بزرگان، حدیث روایت نموده است».



امام طحاوی ﵀ در خاندانی چشم به جهان گشود که هم از لحاظ دنیوی از شرفاء بودند و هم از لحاظ دینی مقام بلندی داشتند. خاندان امام طحاوی ﵀ شافعی مذهب بود. مادر امام طحاوی از علمای بزرگ شافعیه به شمار می رود، و مامای امام طحاوی، امام مُزَنِی ﵀ مشهورترین شاگرد امام شافعی ﵀ می باشد که از بزرگ ترین علمای شافعیه محسوب می گردد.

امام طحاوی ﵀ بعد از طی مراحل ابتدائی، مراحل ثانوی تعلیم خود را نزد مامای بزرگوار خود امام مُزَنِی ﵀ به پایان رسانید، اما به زودی به جانب مذهب امام اعظم ابو حنیفه ﵀ کشش پیدا کرد و این کشش از آنجا افزونتر می شد که وی مشاهده می کرد که هنگامی که مسائل مغلق و پیچیدهٔ فقهی پیش می آمد، مامایش امام مُزَنِی ﵀ به کتاب های امام ابو یوسف ﵀ و امام محمد بن حسن شیبانی ﵀ دو شاگرد امام اعظم که مذهب امام اعظم را به قید تحریر آوردند مراجعه می نمود. این کشش باعث شد تا امام طحاوی به مطالعهٔ کتب احناف بپردازد و مطالعاتش او را گرویدهٔ مذهب امام اعظم ابو حنیفه ﵀ گردانید و سر انجام وی به طور کامل مذهب حنفی را اختیار نمود.

امام طحاوی ﵀ در فقه دارای چنان مقام شامخی است که امروزه نه تنها یکی از بزرگ ترین فقهاء بلکه از جملهٔ مجتهدین اسلام به شمار می رود. علامه علی قاری هِرَوی ﵀ و علامه ابن عابدین شامی ﵀ امام طحاوی را همانند امامانی چون ابو الحسن کَرْخِی ﵀، شمس الائمهٔ سَرَخْسِی ﵀، فخر الاسلام بَزْدَوی ﵀، فخر الدین قاضی خان ﵀ و امثال ایشان از طبقهٔ ثالث مجتهدین قرار داده اند.

حضرت شاه عبد العزیز دهلوی ﵀ و مولانا عبد الحی لَکْنَوی ﵀ و علامه زاهد کوثری ﵀ وی را از طبقهٔ ثانی مجتهدین همانند قاضی القضات امام ابو یوسف ﵀ و امام محمد بن حسن شیبانی ﵀ می دانند.

امام طحاوی ﵀ نه تنها در فقه حنفی بلکه در سایر مذاهب فقهی نیز چنانکه امام زاهد کوثری ﵀ از علامه ابن عبد البر مالکی ﵀ نقل نموده، مهارت تمام داشت و کتاب **«اختلاف الفقهاء»** وی شاهد عادل بر این گفته است. امام طحاوی ﵀ چنانکه ذکر شد نه تنها یکی از حُفاظ برجستهٔ حدیث بود، بلکه در علوم حدیث دارای چنان مقام عظیمی است که نظرات وی در تمامی فنون مختلف حدیث جایگاه شامخ دارد و علوم حدیث را بدون ذکر اقوال و آراء او نمی توان پیدا کرد. کتاب **«مشکل الآثار»** و کتاب **«شرح معانی الآثار»** وی، شاهد این گفتار است.





برخی از کتب امام طحاوی ﵀

- کتابٌ فی النحل و احکامها و اجناسها و صفاتها و ما رُوِی فیها من خبر. (عقائد)
- شرح معانی الآثار. (حدیث)
- مشکل الآثار. (حدیث)
- التسویة بین حدثنا و اخبرنا. (حدیث)
- المشکاة. (حدیث)
- صحیح الآثار. (حدیث)
- نقض کتاب المدلِّسین للکرابیسی. (حدیث)
- الرد علی ابی عبیدة فی کتاب النسب. (حدیث)
- کتاب تفسیر متشابه الاخبار. (حدیث)
- المختصر الکبیر فی الفقه. (فقه)
- المختصر الصغیر. (فقه)

- اختلاف الفقهاء. (فقه)
- اختلاف العلماء. (فقه)
- شرح جامع الصغير لمحمد بن الحسن الشيبانی رحمه الله. (فقه)
- الوصایا. (فقه)
- الفرائض. (فقه)
- النوادر الفقهیّه. (فقه)
- حکم اراضی مکه. (فقه)
- قسمة الفیء و الغنائم. (فقه)
- اختلاف الروایات علی مذهب الکوفیین. (فقه)
- شرح الجامع الکبیر لمحمد بن الحسن الشیبانی رحمه الله. (فقه)
- کتاب الاشربة. (فقه)
- الجزء فی الرزیة. (فقه)
- الشروط الصغیر. (فقه)
- الشروط الاوسط. (فقه)
- الشروط الکبیر. (فقه)
- کتاب الخطابات. (فقه)
- احکام القرآن. (تفسیر)
- تفسیر القرآن. (تفسیر)
- نوادر القرآن. (تفسیر)
- التاریخ الکبیر. (تاریخ)
- عقود المرجان فی مناقب ابی حنیفة النعمان. (زندگی نامۀ امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله)
- النوادر و الحکایات. (تاریخ)
- إِعْتِقَادِ أَهْلِ السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ عَلَی مَذْهَبِ فُقَهَاءِ الْمِلَّةِ أَبِی حَنِیْفَةَ النُّعْمَانِ بْنِ ثَابِتٍ الْكُوفِيِّ وَ أَبِی یُوسُفَ یَعْقُوبَ بْنِ إِبْرَاهِیْمَ الأَنْصَارِيِّ وَ أَبِی عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الشَّیْبَانِيِّ

رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِم أَجْمَعِين،
معروف به «أَلعَقِيدَةُ الطَّحَاوِيّةُ». (عقائد)



کتاب إِعْتِقَادِ أَهْلِ السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ عَلَى مَذْهَبِ فُقَهَاءِ الْمِلَّةِ أَبِي حَنِيْفَةَ النُّعْمَانِ بْنِ ثَابِتٍ الْكُوفِيِّ وَ أَبِي يُوسُفَ يَعْقُوبَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الأَنْصَارِيِّ وَ أَبِي عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الشَّيْبَانِيِّ رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِم أَجْمَعِيْن که معروف به «أَلعَقِيدَةُ الطَّحَاوِيّة» یا به زبان دری مشهور به «عقیدهٔ طحاوی» است، گرچه از لحاظ حجم کوچک می باشد، اما تمامی آن عقائد مهمی که دانستنش بر یک مسلمان حتمی و لازم است در این کتاب کوچک به صورت صریح با الفاظ فصیح گنجانیده شده است.

این کتاب شامل عقائدی است که از مآخذ اصلیّهٔ اسلام یعنی قرآن مجید و احادیث متواتره و مشهوره و اجماع امت مستنبط گردیده است و همهٔ صحابهٔ کرام و تابعین عظام و ائمهٔ اربعهٔ مذاهب چهارگانهٔ اهل سنت و جماعت و جملگی پیروان ایشان برآن عقائد اتفاق دارند، و فقط فرقه های گمراه اهل بدعت و ضلال مانند روافض، معتزله، مُجسِّمه و مُشبِّهه با عقائد مذکوره در آن خلاف کرده اند.



ترجمهٔ فارسی متن «عقیدهٔ طحاوی» با این امید به چاپ سپرده می شود تا کسانی که آن را می خوانند، عقائد متواتر و متوارث اهل سنت و جماعت را توسط آن آموخته و دانسته، ایمانیات خویش را مطابق آن گردانیده به اینگونه اعتقادات خویش را از اوهام و تلبیسات و تزویرات فرقه های گمراه و اهل بدعت موجوده در این زمان مانند

مجسّمه و مشبّهه و غیره دور و مصون نگهداشته فلاح و سعادت دارَیْن را بیابند. از خداوند متعال امید است که این کوشش ناچیز را مصداقِ:

قبول است گرچه هنر نیستت	که جز ما پناهی دیگر نیستت

قرار دهد و به فضل و مرحمت خود این ترجمه را مقبول عام و خاص مسلمانان گرداند. حقا که ما را هنری نیست و جز او ﷻ پناه دیگری نی.



در آخر یاد آوری این نکته لازم است که بهتر خواهد بود این کتاب تحت نظر عالِم معتبری به صورت تدریسی خوانده شود، زیرا درک بعضی از مضامین کتاب و شرح اصطلاحات و تاریخ و عقائد برخی از فرقه های گمراه مذکوره در آن نیاز به اطلاع و بیان دارد.



شعبان ۱۴۳۴ هجری قمری مطابق سرطان ۱۳۹۲ هجری شمسی
موافق جون ۲۰۱۳ عیسوی

محمد ابراهیم تیموری
ابن محمد اعظم تیموری،
ابن محمد شفیع تیموری، ابن ملک افضل تیموری،
ابن ملک یوسف، ابن ملک احمد، ابن شاد محمد بابا، ابن عادل بابا، ابن دل جمع بابا،
ابن بایم بیگ، ابن ابو اسحق اُلوغ، ابن امیر محمد اسحق،
ابن امیر جهان کمانگیر، ابن امیر ابو سعید،
ابن میرزا محی الدین شاهرخ شاه،
ابن امیر تیمور گورگانی.

عقیدهٔ طحاوی

عقاید اهل سُنت و جَماعت بروفق مذهب فُقهای اُمّت حضرت امام اعظم

ابوحنیفه، قاضی القضات امام ابویوسف و امام مُحمد بن حسن شیبانی رضی الله عنهم اجمعین

روایت

مُحدث فقیه مُجتهد حضرت امام ابوجعفر طحاوی حنفی رحمه الله متوفی ۳۲۱ هجری قمری

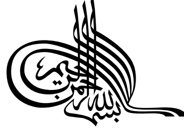
با تصدیق این ترجمه از جانب

شیخ الحدیث دار العُلوم دیوبند و مفتی اعظم هند حضرت مولانا سعید احمد پالنپوری مدظله العالی

ترجمه

مفتی محمد ابراهیم تیموری

عقیدهٔ طحاوی





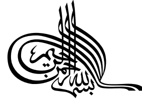
هٰذَا مَا رَوَاهُ الْإِمَامُ أَبُوْ جَعْفَرٍ الطَّحَاوِيُّ فِي ذِكْرِ بَيَانِ: إِعْتِقَادِ أَهْلِ السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ عَلَى مَذْهَبِ فُقَهَاءِ الْمِلَّةِ أَبِيْ حَنِيْفَةَ النُّعْمَانِ بْنِ ثَابِتٍ الْكُوفِيِّ، وَ أَبِيْ يُوسُفَ يَعْقُوبَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الأَنْصَارِيِّ، وَ أَبِيْ عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الشَّيْبَانِيِّ رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِم أَجْمَعِيْنَ، وَ مَا يَعْتَقِدُوْنَ مِنْ «أُصُوْلِ الدِّيْنِ»(١) وَ يَدِيْنُوْنَ بِهِ لِرَبِّ الْعَالَمِيْنَ؛



قَالَ الْإِمَامُ وَ بِهِ قَالَ الْإِمَامَانِ الْمَذْكُوْرَانِ رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَى؛
نَقُوْلُ فِي تَوْحِيْدِ اللهِ مُعْتَقِدِيْنَ، بِتَوْفِيْقِ اللهِ تَعَالَى:

---

(١) و هذا العلم يُسمّى بعلم اصول الدين، {و علم الفقه الاكبر}، و علم التوحيد و الصفات، و علم العقائد، و علم الكلام. شرح العقيدة الطحاوية للإمام عبد الغنى الغنيمى الميدانى: ص٤٦





این مجموعه ایست که امام ابو جعفر طحاوی رحمه‌الله دربارهٔ روشن ساختن عقائد **«اهل سنت و جماعت»**[1] بر طبق مذهب فُقهای اُمت، **«امام اعظم ابو حنیفه»** نعمان بن ثابت کوفی، و **«امام ابو یوسف»** یعقوب بن ابراهیم انصاری، و **«امام** ابو عبد الله **محمد بن حسن شیبانی»** رِضْوَانُ اللّٰهِ تَعَالَىٰ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِيْنَ از ایشان روایت کرده است. این مجموعه شامل آن **«عقائدی»**[2] است که ایشان بر آن باور دارند و بر اساس آن عبادت پرودگار جهانیان را استوار گردانیده اند.

«امام اعظم ابو حنیفه» رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ عَنْهُ و بر وفق ایشان، دو امام بزرگوار مذکور رَحِمَهُمَا اللّٰهُ تَعَالَىٰ می فرمایند: ما در حالی که به یگانگی خداوند اعتقاد داریم و به توفیق او جل جلاله امیدواریم، می گوئیم که:

---

(۱) **«اهل سنت و جماعت»** یا **«سواد اعظم اسلام»**، اکثریت قاطع مسلمانان در طول تاریخ ۱۴۰۰ سالهٔ اسلام را می گویند. مسلمانان قرن اول و دوم اسلام، این لقب را به خاطر شناسائی خود از گروه های باطل جدا شده از سواد اعظم اسلام، مانند خوارج و روافض و معتزله و غیره ... برای خود انتخاب کردند. این لقب از رسول الله ﷺ مروی است. تفسیر دُرّ منثور سیوطی: ۲۹۱/۲ و تفسیر ابن کثیر: ۹۲/۲ تحت آیهٔ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ ... ﴿۱۰۶﴾

«اهل» یعنی پیروان، **«سنت»** طریقهٔ دینی رسول الله ﷺ و خلفای راشدین بزرگوارش حضرت ابو بکر، حضرت عمر، حضرت عثمان و حضرت علی رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ عَنْهُمْ أَجْمَعِيْنَ را می گویند. و مراد از **«جماعت»**، جماعت صحابه و تابعین و اتباع تابعین و ائمهٔ مجتهدین است.

(۲) آن شعبهٔ علوم دینی که مبحثش عقائد است، مسمّی به علم عقائد، {علم فقه اکبر}، علم اصول دین، علم توحید و صفات، و علم کلام می باشد. شرح عقیدهٔ طحاویه از امام میدانی: ص۴۶

١ إِنَّ اللّٰهَ تَعالٰى وَاحِدٌ لاشَرِيكَ لَهُ،

٢ وَلا شَيْءَ مِثْلُهُ،

٣ وَلا شَيْءَ يُعْجِزُهُ،

٤ وَلا إِلٰهَ غَيْرُهُ،

٥ قَدِيمٌ بِلا إِبْتِدَاءٍ،(١)

---

(١) فإن قيل كيف صح إطلاق «أَلْقَدِيْمُ» عليه ﷻ ونحو ذالك مما لم يرد به الشرع، قلنا بالإجماع، و هو من الأدلة الشرعية.

شرح العقائد للتفتازانى: ص٣٩ و الإقناع فى مسائل الإجماع للقطان:٣٨/١

وفى حديثٍ رواته كلّهم ثقاتٌ، عن النبى ﷺ انّـه قال: «أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ، وَ سُلْطَانِهِ أَلْقَدِيْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». سنن إبى داود: ٤٦٦

ولفظ «أَلْقَدِيْمُ» اخرجه ايضاً:

الحاكم فى المستدرك: ٤٣ والبيهقى فى الأسماء والصفات: ٣٢/١ رقم ١٠ والإعتقاد: ٥١/١ و الدعوات الكبير: ١٢٩/١ رقم ٦٨، وابن الحجر العسقلانى فى تخريج أحاديث الأسماء الحُسنى: ص١٤، و أبو نعيم الإصبهانى فى طرق حديث لله تسعة و تسعين إسماً: ١٨و٥٢، وضياء الدين المقدسى فى المنتقى مِن مسموعات مَرو: رقم ٧٧ و ١١٥، و أبو سعيد بن الاعرابى فى معجمه: ٨٤٢/٢ رقم ١٦٩١، و أبو عبد الرحمن السلمى فى الفتوة: ص٩ و١٠ و٦١

وصرح به غير واحدٌ من السلف الصالح، كما قال الامام مالك رحمه الله «يَا ذَا الْمَنِّ أَلْقَدِيْمِ». رواه عنه اللالكائى فى كرامات الاولياء: ٢٤٨/٩ رقم ١٨٦

و نص الامام الاعظم ابوحنيفة رضي الله عنه فى كتابه «الفقه الاكبر»: أن القرآن كلام الله تعالى قديم. (ص٤) و رواه الامامُ الطحاوى رحمه الله عنه و عن صاحبيه ابى يوسف رحمه الله و محمد رحمه الله ايضاً كما مرّ فى المتن. وكذا نص بـ «أَلْقَدِيْمِ» الامامُ ابوجعفر الطبرى رحمه الله فى تفسيره: ٢٦/١ و تاريخه: ٢٨/١

۱ خداوند یکتاست، شریکی ندارد.

۲ و هیچ چیز مانند او نیست.

۳ و هیچ چیزی نیست که او ﷻ را از آنچه اراده کند، عاجز بگرداند.

۴ و هیچ خدائی جز او نیست.

۵ قدیم است بلا ابتداء.(۱)

---

(۱) اطلاق لفظ «**قدیم**» و مانند آن دربارۀ ذات و صفات خداوند از اجماع اُمت ثابت است، و اجماع اُمت از ادلّۀ شرعی می باشد. شرح العقائد از علامه تفتازانی: ص ۳۹ و الإقناع فی مسائل الإجماع از قطان: ۳۸/۱

اطلاق لفظ «**قدیم**» در مورد خداوند ﷻ توسط حدیث صحیح نیز ثابت است. چنانچه امام ابو داود رحمه الله در سنن خود: حدیث ۴۶۶ روایت می کند که رسول الله ﷺ در دعای خویش می فرمودند: أَعُوذُ بِاللهِ الْعَظِيمِ، وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ، وَسُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ، مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

لفظ «**قدیم**» در فهرست اسامی حُسْنی نیز در کتب مختلف حدیث شریف وارد شـده است. به طور مثال: در مستدرک حاکم: حدیث ۴۳ و در اسماء و صفات: ۳۲/۱ حدیث ۱۰ و در اعتقاد: ۵۱/۱ و الدعوات الکبیر بیهقی: ۱۲۹/۱ حدیث ۶۸ و در تخریج احادیث الاسماء الحُسنی از ابن حجر عسقلانی: ص ۱۴ و در طرق حدیث لله تسعة و تسعین اسماً از ابـو نعـیم: ۱۸ و ۵۲ و در المنتقی مِن مسموعات مَرو از مقدسی: ص ۶۲ حدیث ۷۷ و ۱۱۵ و غیره ...

همچنین اطلاق این لفظ از بزرگان سلف صالحین ثابت است، چنانکه امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه در کتاب «**الفقه الاکبر**» خود (ص۴) برآن تصریح نموده و امام طحاوی رحمه الله نیز اطلاق آن را از فقهای سه گانۀ این اُمت، امام اعظم ابو حنیفه، قاضی القضات امام ابو یوسف و امـام محمد شیبانی رحمهم الله در متن این کتاب روایت نموده است.

لالکائی نیز در کتاب کرامات الاولیاء: ۲۴۸/۹ روایت ۱۸۶ روایت می کند که امام مالک رحمه الله در دعا می فرمود: يَا ذَا الْمَنِّ الْقَـدِيمِ. و امام ابو جعفر طبری رحمه الله نیز در تفسیر خود: ۲۶/۱ و همچنین در تاریخ خود: ۲۸/۱ بر لفظ «**قدیم**» تصریح می کند.

٦ دَائِمٌ بِلا إنْتِهَاءٍ،

٧ لا يَفْنٰى وَلا يَبِيْدُ،

٨ وَلا يَكُونُ إلّا مَا يُرِيْدُ،

٩ لا تَبْلُغُهُ الْأَوْهَامُ، وَلا تُدْرِكُهُ الْأَفْهَامُ،

١٠ وَلا تَشْبِهُهُ الْأَنَامُ،

١١ حَيٌّ لا يَمُوتُ، قَيُّوْمٌ لا يَنَامُ،

١٢ خَالِقٌ بِلا حَاجَةٍ، رَازِقٌ لَهُمْ بِلا مُؤْنَةٍ،

١٣ مُمِيتٌ بِلا مَخَافَةٍ، بَاعِثٌ بِلا مَشَقَّةٍ،

١٤ مَازَالَ بِصِفَاتِهِ قَدِيْماً قَبْلَ خَلْقِهِ، لَمْ يَزْدَدْ بِكَوْنِهِم شَيْئاً لَمْ يَكُنْ قَبْلَهُمْ مِنْ صِفَاتِهِ،

١٥ وَ كَمَا كَانَ بِصِفَاتِهِ أَزَلِيّاً كَذلِكَ لا يَزَالُ عَلَيْهَا أَبَدِيّاً،

١٦ لَيْسَ مُنْذُ خَلَقَ الْخَلْقَ إسْتَفَادَ إسْمَ «الْخَالِقِ»، وَلا بِإحْدَاثِهِ الْبَرِيَّةَ إسْتَفَادَ إسْمَ «الْبَارِى»،

۶ دائم است بلا انتهاء.

۷ فانی نمی شود و از بین نمی رود.

۸ جز آنچه او بخواهد، هرگز چیزی واقع نمی شود.

۹ وهم و خیال به او نمی رسد، و فهم و اندیشه او را در نمی یابد.

۱۰ و هیچ مخلوقی به هیچ صورتی به او شباهت ندارد.

۱۱ زنده ایست که هرگز نمی میرد، و همیشه پاینده ایست که هرگز نمی خوابد.

۱۲ آفریدگار است بی نیاز و حاجت، و روزی رسان است بی رنج و مشقت.

۱۳ میراننده است بدون هیچ ترسی و باز زنده کننده است بدون هیچ رنجی.

۱۴ پیش از آفریدن مخلوقات، همیشه با صفاتش موجود بود و بعد از آفریدن مخلوقات، صفت دیگری بر صفاتش افزوده نشد.

۱۵ چنانچه با صفاتش ازلی است، همچنان با صفاتش ابدی هست.

۱۶ نه از آن هنگام که مخلوقات را آفرید، اسم **«خالق»** {**آفریدگار**} را یافت، و نه از آن هنگام که جهانیان را از عدم به وجود آورد، اسم **«باری»** {**به وجود آورنده**} را یافت.

١٧ لَهُ مَعْنَى الرُّبُوبِيَّةِ وَلا مَرْبُوبٌ، وَمَعْنَى الْخَالِقِيَّةِ وَلا مَخْلُوقٌ،

١٨ وَ كَمَا أَنَّهُ مُحْيِيُ الْمَوْتٰى بَعْدَ مَا أَحْيَاهُم، إِسْتَحَقَّ هٰذَا الْإِسْمَ
قَبْلَ إِحْيَائِهِمْ، كَذٰلِكَ اسْتَحَقَّ اسْمَ الْخَالِقِ قَبْلَ إِنْشَائِهِمْ،

١٩ ذٰلِكَ بِأَنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ، وَ كُلُّ شَيْءٍ إِلَيْهِ فَقِيرٌ، وَ كُلُّ أَمْرٍ
عَلَيْهِ يَسِيرٌ، لا يَحْتَاجُ إِلٰى شَيْءٍ، ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ۖ وَ هُوَ السَّمِيْعُ
الْبَصِيْرُ ﴿١١﴾﴾



٢٠ خَلَقَ الْخَلْقَ بِعِلْمِهٖ،

٢١ وَقَدَّرَ لَهُمْ أَقْدَاراً،[١]

٢٢ وَضَرَبَ لَهُمْ آجَالاً،

---

(١) «والقدر»: هو تحديد الله تعالى ازلاً كُلَّ مخلوقٍ بحدّه الذى يوجد به، مِن حُسنٍ و قُبحٍ و نفعٍ و خيرٍ، و ما يحويه مِن زمانٍ و مكانٍ، و ما يترتب عليه مِن طاعةٍ و عصيانٍ و ثوابٍ و عقابٍ او غفرانٍ و نحوهُ. أ هـ. شرح العقيدة الطحاوية للإمام الميدانى: ص٨٦

۱۷ متّصف به صفت «پرودگاری» بود، در حالی که هنوز هیچ «پرورده ای» وجود نداشت. و موصوف به صفت «آفریدگاری» بود، در حالی که هنوز هیچ «آفریده ای» وجود نداشت.

۱۸ چنانکه او سزاوار اسم «مُحیِي الْمَوتی» {زنده کنندۀ مردگان} بعد از زنده ساختن ایشان است، همچنان سزاوار این اسم، قبل از زنده گردانیدن آنان هست. به همین گونه سزاوار اسم «خالق» {آفریدگار} پیش از آفریدن ایشان می باشد.

۱۹ زیرا او ﷻ بر هر چیزی توانمند است، و هر چیزی به او نیازمند است، و هر کاری بر او آسان است، و او به هیچ چیزی نیازی ندارد، ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ ﴿هیچ چیزی مانند او نیست، و او شنوای بیناست.﴾ سورۀ شوری.

۲۰ همه را بر حسب علم خود آفرید،

۲۱ و تقدیر آنها را مُعیَّن نمود.(۱)

۲۲ و مدت زندگانی آنان را مقدر فرمود.

---

(۱) تقدیر عبارت است از علم الهی. یعنی حق تعالی ﷻ از ازل قبل از آفریدن خلائق، مقرَّر فرمود که فلان شی در فلان زمان به وجود خواهد آمد و تا فلان هنگام زنده یا باقی خواهد بود و فلان و فلان تأثیرات را خوهد داشت. این تعیین اندازه و حد را «تقدیر» می گویند. و آنگاه آنچه امور که مطابق این تقدیر صادر می گردد، آن را «قضاء» می نامند.

تقدیر را با مثال ذیل آسان تر می توان درک کرد: مهندس جهت تعمیرِ ساختمان، نخست نقشۀ آن را طرح می کند و آنگاه مطابق آن نقشه ساختمان را تعمیر می نماید. فرق این است که احتمال اشتباه در طرح مهندس می رود و ساختمان را نیز می توان خلاف طرح تعمیر کرد، لیکن شایبۀ اشتباه در علم الهی هرگز امکان ندارد.

ملفوظات فقیه الامت، محمود الحسن گنگوهی رحمه الله: ج ۱ قسط ۳ ص ۲۸

٢٣ لَمْ يَخْفَ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ أَفْعَالِهِم قَبْلَ أَنْ خَلَقَهُم، وَعَلِمَ مَا هُمْ عَامِلُونَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهُمْ،

٢٤ وَأَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَنَهَاهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ،

٢٥ و كُلُّ شَيْءٍ يَجْرِي بِقُدْرَتِهِ وَمَشِيْئَتِهِ، وَمَشِيْئَتُهُ تَنْفُذُ،

٢٦ وَلا مَشِيْئَةَ لِلْعِبَادِ إِلاَّ مَا شَاءَ لَهُمْ، فَمَا شَاءَ لَهُمْ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ،(١)

٢٧ يَهْدِيْ مَنْ يَشَاءُ وَ يَعْصِمُ وَ يُعَافِي مَنْ يَشَاءُ فَضْلاً، وَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَخْذُلُ وَ يَبْتَلِي عَدْلاً،

٢٨ وَ كُلُّهُمْ مُتَقَلَّبُونَ فِي مَشِيْئَتِهِ، بَيْنَ فَضْلِهِ وَ عَدْلِهِ،

٢٩ وَهُوَ مُتَعَالٍ عَنِ الْأَضْدَادِ وَالْأَنْدَادِ،

---

(١) كما قال الله تعالى: وَمَا تَشَآءُوْنَ اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ ؕ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا حَكِيْمًا ﴿٣٠﴾
وفيه دليل على أن الآية وإن عظمت فإنها لايضطرُّ الى الايمان، و مَن علم اللهُ منه إختيار الايمان، شاء له ذلک، و مَن علم منه إختيار الكفر و الاصرار عليه، شاء له ذلک. ا.هـ.
إشارات المرام من عبارات الامام: ص٢٣٣

۲۳ هیچ کار ایشان پیش از آنکه آنها را بیافریند بر او ﷻ پوشیده نبود، و او پیش از آفریدن آنها بر هر چه آنها خواهند کرد دانا بود.

۲۴ او ﷻ آنان را بر طاعت خود فرمان داد و از معصیت نهی نمود.

۲۵ هر چیزی بر طبق **«قدرت»** و **«خواست و ارادۀ»** او ﷻ در حرکت است. و **«خواست و ارادۀ»** اوست که نافذ می باشد.

۲۶ و بندگان، خواستی ندارند مگر آنچه او ﷻ برای شان بخواهد و هرآنچه او ﷻ برای شان بخواهد، همان خواهد شد، و آنچه او ﷻ برای شان نخواهد، هرگز نخواهد شد.(۱)

۲۷ هر کسی را بخواهد از فضل خود هدایت می دهد و از گناهان دور نگه می دارد و حفظ می فرماید. و هر کسی را بخواهد گمراه می گرداند و ذلیل می سازد و گرفتار گناه ها و مبتلای بلاها می سازد، از عدل خود.

۲۸ و همگان بر وفق **«خواست و ارادۀ»** او بین فضلش و عدلش در حرکت اند.

۲۹ او ﷻ برتر و پاک است از آنکه ضد یا مشابهی داشته باشد.

---

(۱) چنانچه خداوند می فرماید: وَ مَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ و نمی خواهید مگر آنکه خدا بخواهد. این آیت شریف دلالت دارد که انسان در مورد کفر و ایمان مجبور نیست، زیرا هر کسی که خداوند از ازل می دانست که او به خواستۀ خود ایمان را اختیار خواهد کرد، الله ﷻ ایمان را برایش اراده فرمود. و هر کسی که خداوند از ازل می دانست که او به خواستۀ خود کفر را اختیار خواهد کرد و برآن اصرار خواهد نمود، الله ﷻ آن را برایش اراده فرمود. اشارات المرام مِن عبارات الامام: ص ۲۳۳

۳۰ لا رَادَّ لِقَضَائِهِ، وَلا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ، وَلا غَالِبَ لِأَمْرِهِ،

۳۱ آمَنَّا بِذٰلِكَ كُلِّهِ، وَأَيْقَنَّا أَنَّ كُلًّا مِنْ عِنْدِهِ،



۳۲ وَإِنَّ مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ الْمُصْطَفىٰ، وَنَبِيُّهُ الْمُجْتَبىٰ، وَرَسُولُهُ الْمُرْتَضىٰ،

۳۳ خَاتِمُ الأَنْبِيَاءِ،

۳۴ وَإِمَامُ الْأَتْقِيَاءِ، وَسَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ، وَحَبِيبُ رَبِّ الْعَالَمِينَ،

۳۵ وَكُلُّ دَعْوَةِ نُبُوَّةٍ بَعْدَ نُبُوَّتِهِ فَغَيٌّ وَهَوىٰ،

۳۶ وَهُوَ الْمَبْعُوثُ إِلىٰ عَامَّةِ الْجِنِّ وَكَافَّةِ الْوَرىٰ، الْمَبْعُوثُ بِالْحَقِّ وَالْهُدىٰ،

۳۰ هیچ کسی را توان نیست که قضایش را رد کند، یا حکمش را تغییر دهد، یا بر فرمانش غالب آید.

۳۱ ما بر همهٔ آنچه گفتیم ایمان داریم، و یقین داریم که هر چیز از جانب خداست.



۳۲ ایمان داریم به اینکه حضرت محمد ﷺ بندهٔ برگزیده و پیغمبر پسندیده و فرستادهٔ خداست که خدا از وی خوشنود است.

۳۳ ایمان داریم به اینکه آنحضرت ﷺ خاتم پیغمبران است.[1]

۳۴ و پیشوای پرهیزگاران، سرور رسولان و حبیب پروردگار عالَمیان است.

۳۵ و هر ادعای پیغمبری بعد از پیغمبری آنحضرت ﷺ گمراهی و هواپرستی است.

۳۶ ما ایمان داریم به اینکه آنحضرت ﷺ به سوی همهٔ جن ها[2] و جملهٔ انسان ها با حق و هدایت فرستاده شده است.

---

(۱) قرآن مجید در سورهٔ احزاب دربارهٔ رسول اکرم ﷺ می فرماید: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾

یعنی آنحضرت ﷺ فرستادهٔ خدا و خاتم پیغمبران است. بنابرین هر کسی بعد از رسول اکرم ﷺ دعوای پیغمبری کند، کافر است. و به همین جهت قادیانی ها و بهائی ها که ادعاء دارند میرزا غلام احمد قادیانی یا بهاء پیغمبر است، به اجماع اُمت کافر می باشند.

(۲) جن مخلوقی است که از شعلهٔ آتش بی دود آفریده شده و از چشم انسان ها پنهان می باشد، چنانکه در قرآن در سورهٔ رحمان وارد است: وَخَلَقَ الْجَانَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ ﴿١٥﴾

٣٧ وَإِنَّ الْقُرْآنَ كَلَامُ اللهِ تَعَالىٰ، مِنْهُ بَدَا بِلَا كَيْفِيَّةٍ قَوْلاً، وَأَنْزَلَهُ عَلىٰ نَبِيِّهِ وَحْياً،

٣٨ وَصَدَّقَهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلىٰ ذٰلِكَ حَقّاً، وَأَيْقَنُوا أَنَّهُ كَلَامُ اللهِ تَعَالىٰ بِالْحَقِيْقَةِ، لَيْسَ بِمَخْلُوقٍ كَكَلَامِ الْبَرِيَّةِ، (١)

٣٩ فَمَنْ سَمِعَهُ فَزَعَمَ أَنَّهُ كَلَامُ الْبَشَرِ، فَقَدْ كَفَرَ،

٤٠ وَقَدْ ذَمَّهُ اللهُ تَعَالىٰ وَعَابَهُ، وَأَوْعَدَهُ عَذَابَهُ، حَيْثُ قَالَ ﴿سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ﴿٢٦﴾﴾

٤١ فَلَمَّا أَوْعَدَ اللهُ سَقَرَ لِمَنْ قَالَ ﴿إِنْ هٰذَآ إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴿٢٥﴾﴾ عَلِمْنَا أَنَّهُ قَوْلُ خَالِقِ الْبَشَرِ، وَلَا يُشْبِهُ قَوْلَ الْبَشَرِ،

---

(١) قال الامام الاعظم ابوحنيفة ﵁ فى كتابه «الفقه الاكبر»:
وَ{اللّٰهُ تَعَالَى} يتكلّم لا ككلامنا... و نحن نتكلّم بالآلات و الحروف، واللّٰهُ تعالى يتكلّم بلا آلةٍ و لا حروفٍ، و الحروف مخلوقةٌ و كلام اللّٰهِ تعالى غير مخلوقٍ. (ص٥)





۳۷ ایمان داریم بر آنکه قرآن کلام خداوند است. از او ﷻ بدون چگونگی گفتار پدیدار آمد، و او ﷻ آن را بر پیغمبرش ﷺ به صورت وحی نازل گردانید.(۱)

۳۸ و مومنان پیغمبر را بر آن تصدیق نمودند، و یقین کردند که قرآن حقیقتاً کلام خداوند است. کلام خدا به مانند کلام سایر مخلوقات، مخلوق نیست.

۳۹ پس هر کسی آن را بشنود، و آنگاه بپندارد که قرآن کلام بشر است، وی یقینـاً کفر ورزیده است.

۴۰ و خداوند ﷻ وی را محکوم نموده و تقبیح کرده و به عذاب خود وعده فرموده است چنانکه می فرماید: ﴿سَأُصۡلِيهِ سَقَرَ ٢٦ به زودی او را به دوزخ خواهم افگند.﴾ سورهٔ مدّثر.

۴۱ و هنگامی که خداوند کسی را که می گوید ﴿إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا قَوۡلُ ٱلۡبَشَرِ ٢٥ نیست این قرآن، مگر کلام بشر،﴾ به دوزخ وعده داده است، دانستیم که قرآن، کلام آفریـدگار انسان است و شباهتی به کلام انسان ها ندارد.



---

(۱) امام اعظم رحمه الله در کتاب «الفقهُ الاکبر» خود می نویسد:
خداوند کلام می کند (سخن می گوید) لیکن نه مانند کلام گفتن ما، زیرا ما توسط آلات و حروف کلام می نمائیم، و خداوند متعال بدون آلات و حروف، زیرا حروف همه مخلوق است و کلام الله ﷻ مخلوق نیست. (الفقه الاکبر: ص۵)

٤٢ وَ مَنْ وَصَفَ اللّٰهَ تَعَالَى بِمَعْنىً مِنْ مَعَانِي الْبَشَرِ، فَقَدْ كَفَرَ،[١]

٤٣ فَمَنْ أَبْصَرَ هٰذَا إعْتَبَرَ، وَعَنْ مِثْلِ قَوْلِ الْكُفَّارِ انْزَجَرَ، وَعَلِمَ أَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى بِصِفَاتِهِ لَيْسَ كَالْبَشَرِ،



٤٤ وَ الرُّؤْيَةُ حَقٌّ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ بِغَيْرِ إِحَاطَةٍ وَلا كَيْفِيَّةٍ، كَمَا نَطَقَ بِهِ كِتَابُ رَبِّنَا حَيْثُ قَالَ ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾[٢]

---

(١) «مَعَانِي الْبَشَرِ»: كالولدية والابوّة والجسامة واللون والعرض والطول والحجم والثقل والمقدار، والصوت والحروف، والنوم والنسيان والبطن والظهر والصدر، والأعضاء كاليد والرجل والفم والقدم، والانتقال والحركة والاستقرار والجلوس والقعود على شيءٍ والتحيّز والتمكن فى شيءٍ، والتحدد فى جهة و ناحية والكون فى زمانٍ و مكانٍ...

فمن وصف الله تعالى بمعنى من هذه المعانى البشرية، فقد كفر، لأن الله تعالى قال فى وصف نفسه العلى: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ۖ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١١﴾﴾

(٢) قال الامام الاعظم ابوحنيفة رضي الله عنه فى كتابه «الفقه الاكبر»: وَاللّٰه تَعَالَى يُرىٰ فِي الْآخِرَة وَيَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ وهم فِي الْجَنَّةِ بأعينِ رؤوسِهِم بِلَا تَشْبِيه وَلَا كَيْفيَّة و لا كميَّة، وَلَا يكون بَينَه وَبَينَ خلقِهِ مَسَافَةٌ. (ص٧)

و قال الامام الاعظم ابوحنيفة رضي الله عنه فى كتابه الآخر «الوصية»:

وَ لِقَاءُ اللّٰهِ تَعَالَى لأهلِ الجنة بلا كيفٍ و لا تشبيهٍ و لا جِهَةٍ حقٌّ. (ص٥)

وفى حاشية إشارات المرام من عبارات الامام:

فإن الله تعالى نَعْلَمُهَ مِن غَيرِ مَسافَةٍ و مِن غيرِ جِهةٍ و مِن غيرِ مَقابلةٍ بالعلم، و كما عرفناه اليوم بلا كيفيةٍ، نراه من الجنة غداً بلا كيفية. أ. هـ. (ص١٧١)

۴۲ هر کسی که خداوند ﷻ را با صفتی از اوصاف انسانی وصف کند، بی شک وی کفر ورزیده است.[1]

۴۳ پس هر کسی که این حقیقت را دانست، عبرت می گیرد و از هر سخنی چون گفتار کفار، خود را دور نگه می دارد، و یقین می آورد که خداوند در صفاتش مانند انسانها نیست.



۴۴ دیدار خداوندی بدون احاطه و بغیر کیفیت برای اهل بهشت حق است، چنانکه کتاب پرودگار ما بیان می دارد: ﴿وُجُوهٌ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ۝٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ۝٢٣ چهره های در آن روز شاداب است و به سوی پرودگار خود می نگرند.﴾ سورهٔ قیامه.[2]

---

(۱) «اوصاف انسانی»: مثلاً از کسی به دنیا آمدن یا کسی را به دنیا آوردن، یا شکل و صورتی یا قد و قامتی، یا جسد و اعضائی یا سر و دست و پائی داشتن، یا در جائی جا داشتن یا در مکانی نشستن، یا در بالا و پائین یا در راست و چپ بودن، یا خسته شدن و استراحت کردن، یا فراموش کردن و غیره ... پس هر کسی خداوند را با صفتی از اوصاف انسانی وصف کند، بی شک او کفر ورزیده است، زیرا خداوند دربارهٔ خود می فرماید:

لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ ۝١١ هیچ کسی و هیچ چیزی همانند او نیست.

(۲) امام اعظم رحمه الله در کتاب «الفقهُ الاکبر» خود می نویسد:

خداوند متعال در آخرت دیدار خواهد شد. و مؤمنان در بهشت با چشمان سر خویش، خداوند را بدون هیچ تشبیهی و بدون کیفیتی و بدون کمیّتی در حالی که بین او و بین بندگانش هیچ مسافتی {چون دوری و نزدیکی و حائل و رو در روئی} وجود ندارد، دیدار خواهند کرد. (ص۷)

و امام اعظم رحمه الله در کتاب دیگر خود «الوصیّة» می فرماید:

دیدار الهی بدون چگونگی و بدون تشبیه و بدون سمت و جهت برای اهل بهشت حق است. (ص۵)

٤٥ وَ تَفْسِيْرُهُ عَلٰى مَا أَرَادَهُ اللّٰهُ تَعَالَى وَعَلِمَهُ،

٤٦ وَ كُلُّ مَا جَآءَ فِي ذٰلِكَ مِنَ الْحَدِيْثِ الصَّحِيْحِ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ عَنْ أَصْحَابِهِ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ فَهُوَ كَمَا قَالَ، وَمَعْنَاهُ وَ تَفْسِيْرُهُ عَلَى مَا أَرَادَ،(١)

٤٧ لا نَدْخُلُ فِي ذٰلِكَ مُتَأَوِّلِينَ بِآرَائِنَا وَلا مُتَوَهِّمِينَ بِأَهْوَائِنَا،

٤٨ فَإِنَّهُ مَا سَلِمَ فِي دِيْنِهِ إِلاَّ مَنْ سَلَّمَ لِلّٰهِ تَعَالٰى وَ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ رَدَّ عِلْمَ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ إِلَى عَالِمِهِ،(٢)

٤٩ وَلا يَثْبُتُ قَدَمُ الْإِسْلامِ إِلاَّ عَلَى ظَهْرِ التَّسْلِيْمِ وَالْإِسْتِسْلامِ،

---

(١) لأنّه من المتشابه وقال الله تعالى فيه: وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللّٰهُ ﴿٧﴾ آل عمران.

(٢) المراد من «عَالِمِهِ»، هو اللّٰهُ تبارک وتعالى كما نصّ عليه الامام الطحاوى: ﴿١١٢﴾ وَنَقُوْلُ: اَللّٰهُ أعلمُ فِيما اشْتبه عَلَينَا عِلمُهُ. أ هـ. وهو كما قال الله تعالى: وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللّٰهُ ﴿٧﴾

۴۵ و معنایش همان است که خداوند اراده فرموده است و در علمش هست.

۴۶ و هرچه احادیث صحیح که از رسول گرامی ﷺ و از اصحاب وی رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ در این باره آمده، همه همان طور است که آنحضرت ﷺ فرموده است و معنی و تفسیرش همان است که الله ﷻ اراده نموده است.[1]

۴۷ ما آن را موافق نظرات خود معنائی نمی پوشانیم، و نه مطابق خواسته های خود، در آن خیال پردازی می نمائیم.[2]

۴۸ زیرا هیچ کسی در دین خود به سلامت نخواهد ماند، مگر آنکه خود را سراسر تسـلیم خداوند و پیغمبرش کند، و علم آنچه را که بر او مُشْتَبه است، به «عالِمش»[3] واگذار نماید.

۴۹ قدم کسی در اسلام استوار نیست، مگر آنکه تسلیم به حکم خدا و مُطیع به فرمان او باشد.

---

(۱) زیرا دیدار خداوندی و همچنین سایر صفات الهی از قبیل «ید» و «وجه» و «استواء» و غیره ... همه از متشابهات است، و خداوند متعال دربارۀ متشابهات می فرماید: وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُ مراد آن را جز خدا هیچ کسی نمی داند.

(۲) ما خداوند متعال را می شناسیم و به او علم داریم، بدون آنکه مسافتی یا جهتی یا مواجهتی در میان باشد، پس همانگونه که ما در این دنیا او را بدون کیفیت می شناسیم، فردای آخرت نیـز بدون کیفیت به دیدار او نائل خواهیم آمد. حاشیۀ اشارات المرام مِن عبارات الامام: ص۱۷۱

(۳) مراد از واگذاری «علم متشابهات به عالِمش» واگذاری آنها به خداوند متعال است، چنانکه امام طحاوی رحمه الله در عبارت ۱۱۳ بر آن تصریح نموده است: ﴿۱۱۳﴾ وَنَقُولُ: اللهُ أَعْلَمُ فِيمَا اشْتَبَهَ عَلَيْنَا عِلْمُهُ، و می گوئیم خداوند بر آنچه که علمش بر ما مشتبه است داناتر است. ا هـ. زیرا چنانکه خداوند خود می فرماید: وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُ مراد آن را جز خدا هیچ کسی نمی داند.

٥٠ فَمَنْ رَامَ عِلْمَ مَا حُظِرَ عَلَيْهِ، وَلَمْ يَقْنَعْ بِالتَّسْلِيمِ فَهْمُهُ، حَجَبَهُ مَرَامُهُ عَنْ خَالِصِ التَّوْحِيدِ، وَصَافِي الْمَعْرِفَةِ، وَصَحِيحِ الْإِيمَانِ، فَيَتَذَبْذَبُ بَيْنَ الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ وَالتَّصْدِيقِ وَالتَّكْذِيبِ، وَالْإِقْرَارِ وَالْإِنْكَارِ، مُوَسْوَساً تَايِهاً، زَايِغاً شَاكّاً، لَا مُؤْمِناً مُصَدِّقاً، وَلَا جَاحِداً مُكَذِّباً،(١)

٥١ وَلَا يَصِحُّ الْإِيمَانُ بِالرُّؤْيَةِ لِأَهْلِ دَارِ السَّلَامِ لِمَنْ إعْتَبَرَهَا مِنْهُمْ بِوَهْمٍ، أَوْ تَأَوَّلَهَا بِفَهْمٍ،

٥٢ إِذَا كَانَ تَأْوِيلُ الرُّؤْيَةِ وَتَأْوِيلُ كُلِّ مَعْنًى يُضَافُ إِلَى الرُّبُوبِيَّةِ تَرْكَ التَّأْوِيلِ وَلُزُومَ التَّسْلِيمِ، وَعَلَيْهِ دِينُ الْمُرْسَلِينَ وَشَرَائِعُ النَّبِيِّينَ،

٥٣ وَمَنْ لَمْ يَتَوَقَّ النَّفْيَ وَالتَّشْبِيهَ، زَلَّ، وَلَمْ يُصِبِ التَّنْزِيهَ،

٥٤ فَإِنَّ رَبَّنَا جَلَّ وَعَلَا مَوْصُوفٌ بِصِفَاتِ الْوَحْدَانِيَّةِ، مَنْعُوتٌ بِنُعُوتِ الْفَرْدَانِيَّةِ، لَيْسَ بِمَعْنَاهُ أَحَدٌ مِنَ الْبَرِيَّةِ،

---

(١) لأنّه مِنَ المتشابهات وقال اللهُ تعالى في مَن يتبعها ويبحث عنها: فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾ آل عمران.

۵۰ پس هر کس، علمی را بجوید که جستنش بر وی منع گردیده، ولی بازهم فکر و فهمش قناعت ننماید، جستجوی آرزویش، او را از توحید خالص و معرفت پاکیزه و ایمان بی شائبه محروم می گرداند؛ و این شخص در بین کفر و ایمان، تصدیق و تکذیب، و اقرار و انکار؛ وسواسی و سرگردان، بیراهه و در شک و اوهام، متذبذب و متردد در حالی روان است که نه مومنیست تصدیق کننده و نه مُنکریست تکذیب آرنده.(۱)

۵۱ ایمان آنکس به **«دیدار خداوندی برای اهل بهشت»** که آن را تصوُّری خیالی می پندارد و یا گونه‌ای از فهم و ادراک می انگارد، صحیح نیست.

۵۲ زیرا معنای دیدار خداوندی و در حقیقت معنای هر معنیِ مضاف به ذات الهی (و هر صفتی از صفات خداوندی) ترک گفتن معنی دِهیست، و محکم گرفتن تسلیم به حکم خداوندیست. و دین رسولان و شرایع پیغمبران بر همین اساس استوار است.

۵۳ هر کسی از نفی صفات الهی و یا از شباهت دهی {آنها به صفات انسانی} خود را محفوظ نساخت، وی به بیراهه رفته است و از تنزیهِ حقیقی الهی محروم گردیده است.

۵۴ زیرا پروردگار بزرگ و پاک ما موصوف به صفات یگانگیست و متّصف به اوصاف بی همتائی، و هیچ کسی از مخلوقاتش مانند و مشابه او نیست.

---

(۱) زیرا چنانکه گفته شد همهٔ آنها از متشابهات است و خداوند ﷻ دربارهٔ کسانی که در مورد متشابهات به بحث و خوض می پردازند فرموده است: فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۞ سورهٔ آل عمران

یعنی آنانی که در دل های ایشان میل به باطل وجود دارد، برای طلب فتنه جوئی و برای طلب مراد آن {تا مردم را گمراه نمایند} از متشابهات پیروی می کنند، در حالی که مراد آن را کسی جز خدا نمی داند.

٥٥ تَعَالَى اللهُ عَنِ الْحُدُودِ وَالْغَايَاتِ، وَالأَرْكَانِ وَالْأَعْضَاءِ وَالْأَدَوَاتِ،(١)

٥٦ لا تَحْوِيهِ الْجِهَاتُ السِّتُّ(٢) كَسَائِرِ الْمُبْتَدَعَاتِ،(٣)



(١) «الحدود»، جمع الحد، و هو نهاية الشيئ.

«الغايات» جمع الغاية، وغاية الشيئ منتهاه.

«الاركان» جمع الركن، و اركان الشيئ أجزاء ماهيته، كالرأس والصدر مثلاً فى جسد الانسان.

«الاعضاء» جمع العضو، كاليد و الرجل.

«الأدوات» جمع الأدات، و هى الأجزاء الصغيرة كاللّسان والاضراس واللّهاة، و يقال للآلات ايضاً.

و كل هؤلآء جسم واللهُ سبحانه و تعالى منزَّهٌ عن الجميع.

(٢) «الجهاتُ السِّتُّ»: و هي الفوق، والتحت، واليمين، واليسار، والأمام، والخلف. و كُلُّ هؤلآء مكان، والله سبحانه منزَّهٌ عن الجهة والمكان، و هو خالق الجهات والمكان.

قال الامام على القارى رحمه الله فى شرحه على «الفقه الاكبر»:

أنه سبحانه ليس فى مكان من الأمكنة و لا فى زمان من الأزمنة، لأن المكان و الزمان مِن جملة المخلوقات، و هو سبحانه كان موجوداً فى الأزل ولم يكن معه شيئ مِن المخلوقات. (ص٣٥) و{هو سبحانه} لا متمكن فى مكانٍ، لا علوٍ و لا سفلٍ و لا غيرهما، و لا يجرى عليه الزمان، كما يتوهمه المُشَبِّهَةُ والمُجَسِّمَةُ و الحُلوليَّةُ. (ص٣٦)

(٣) «المُبْتَدَعاتِ»: المخلوقات. يعنى كُلّ شيئٍ من المخلوقات فهو فى جهة و له جهة، و أما اللهُ تعالى فلما كان ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ فهو جلَّ شأنه موجود بلا جهة و لا ناحية. والعبارة فى المتن، يفهم منها أن الله تعالى لايكون فى جهة ولا فى جهات، فالامام الطحاوى رحمه الله يرد على كُل من القائلين بالتجسيم. و نحن إذا وصلنا الى هنا، نُحبُّ أن نذكرك بقول الامام الطحاوى رحمه الله المارّ آنفاً:

﴿٤٢﴾ وَمَنْ وَصَفَ اللهَ تَعَالَى بِمَعْنًى مِنْ مَعَانِي الْبَشَرِ فَقَدْ كَفَرَ،

والجهة والجهات من معانى البشر. نعوذ بالله من كُل كفر و ضلال و من القول بمثل هذا المقال.

۵۵ برتر و پاکیزه است الله از آنکه حدودی یا غایاتی، ارکانی یا اعضائی و یا ادواتی داشته باشد.[۱]

۵۶ **«شش جهت»**[۲] او ﷻ را فرا نمی گیرد چنانکه مخلوقات را از هر سو فرا گرفته است.[۳]

---

(۱) **«حدود»** جمع حد: مرز و کنارۀ پایانی چیزی را می گویند. **«غایات»** جمع غایت: مُنتهای چیزی. **«ارکان»** جمع رکن: ارکان یک شی، اجزای ماهیت آن شی را می گویند، مانند سر و سینه و گردن در بدن انسان. **«اعضاء»** جمع عضو: مانند دست و پا و غیره. **«ادوات»** جمع ادات: اجزای کوچک بدن مانند زبان و دندان و لب و غیره را می گویند. و همچنین آلات و افزار را. و همۀ اینها جسم اند، و خداوند ﷻ منزّه از جسم و همۀ صفات جسمانی است.

(۲) **«شش جهت»**: یعنی فوق، تحت، راست، چپ، عقب و جلو.

علامه علی القاری هِرَوی رحمه الله در شرح خود بر **«الفقه الاکبر»** می نویسد:

خداوند سبحانه و تعالی نه در هیچ مکانی قرار دارد و نه در هیچ زمانی، زیرا زمان و مکان مخلوق اویند، و او ﷻ از ازل موجود بود در حالی که هیچ مخلوقی همراهش نبود. (ص۳۵)

و در جای دیگری از شرح خود (ص۳۶) می نویسد: و او ﷻ در هیچ جا و مکانی قرار ندارد، نه در بالا و نه در پائین و نه در هیچ جای دیگری، و نی زمان او را فرا می گیرد، اینگونه اعتقاد از خیالات باطل فرقۀ مُشبِّهه، مُجسِّمه و حُلولیَّه است.

(۳) یعنی هر مخلوقی که الله ﷻ آفریده است دارای جهتی می باشد و در سمتی از شش جهت قرار دارد، اما خداوند متعال ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ﴾ هیچ چیزی مشابه او نیست﴾ لذا جهتی و سمتی ندارد، بنابرین او ﷻ نه در جهت بالا قرار دارد و نه در سمت پائین می باشد و نه در جانب چپ و راست است، زیرا او ﷻ خالق همه جهات است و برتر و پاکیزه از صفات مخلوقات و مشابهت با آنها می باشد.

امام طحاوی رحمه الله توسط این تصریح خود، عقیدۀ دو فرقۀ باطل مُجسِّمه و مُشبِّهه را رد می کند که اعتقاد دارند خداوند نعوذ بالله در سمت بالای سر در جهت فوق قرار دارد. در اینجا تصریح امام طحاوی رحمه الله را دوباره به یاد باید آورد که: ﴿۴۲﴾ «هر کسی خداوند را با صفتی از اوصاف انسانی وصف کند، بی شک او کفر ورزیده است.»

چون در بالای سر بودن و در جهت فوق قرار داشتن از اوصاف جسمانی و انسانی است، بنابرین اعتقاد برآن گمراهی و ضلال است. و کسی که برآن اعتقاد دارد، او نه از اهل سنت و جماعت بلکه از فرقۀ گمراه مُجسِّمه و مُشبِّهه است که اوصاف جسمانی و انسانی را به خدا نسبت می دهند.

۵۷ وَالْمِعْرَاجُ حَقٌّ،

۵۸ وَقَدْ أُسْرِىَ بِالنَّبِىِّ ﷺ وَعُرِجَ بِشَخْصِهِ فِى الْيَقْظَةِ إِلَى السَّمَاءِ
ثُمَّ إِلَى حَيْثُ شَاءَ اللهُ تَعَالٰى مِنَ الْعُلٰى، وَأَكْرَمَهُ اللهُ تَعَالَى بِمَا شَاءَ،
﴿فَأَوْحٰى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحٰى، مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾ فَصَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ فِى الْآخِرَةِ وَالْأُوْلٰى،

۵۹ وَالْحَوْضُ الَّذِى أَكْرَمَهُ اللهُ تَعَالٰى بِهِ غِيَاثاً لِأُمَّتِهِ حَقٌّ،

۶۰ وَالشَّفَاعَةُ الَّتِى ادَّخَرَهَا اللهُ لَهُمْ كَمَا رُوِىَ فِى الْأَخْبَارِ (حَقٌّ)،



۶۱ وَالْمِيْثَاقُ الَّذِى أَخَذَهُ اللهُ تَعَالَى مِنْ آدَمَ عليه‌السلام وَذُرِّيَّتِهِ حَقٌّ،

۶۲ وَقَدْ عَلِمَ اللهُ تَعَالَى فِيمَا لَمْ يَزَلْ عَدَدَ مَنْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ، وَيَدْخُلِ
النَّارَ جُمْلَةً وَاحِدَةً، لا يُزَادُ فِى ذٰلِكَ الْعَدَدِ وَلا يَنْقُصُ مِنْهُ،

۶۳ وَكَذٰلِكَ أَفْعَالَهُمْ، فِيمَا عَلِمَ مِنْهُمْ أَنَّهُمْ يَفْعَلُوْنَهُ،

۵۷ معراج حق است.

۵۸ پیغمبر اکرمﷺ را در شب هنگام در حالت جسمانی، و در بیداری، به آسمان و سپس تا هر جائی برتر از آن که خداوند خواست بردند. و خداوند چنانکه خواست، او را اکرام فرمود: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ۝١٠ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ۝١١﴾ و خدا بر بندۀ خود وحی نمود آنچه را که بر او وحی کردنی بود، و قلب پیغمبر در آنچه که پیغمبر دیده بود، او را تکذیب ننمود.﴾ سورۀ نجم.

درود و سلام خداوند، هم در دنیا و هم در آخرت بر او باد.

۵۹ حوضی که خداوند ﷻ به خاطر اعزاز پیغمبرش برای سیرابی اُمتش به وی عطاء نموده، حق است.

۶۰ و شفاعتی که خداوند به خاطر ایشان {برای پیغمبر خود} در آخرت اندوخته، حق است.



۶۱ عهدی که خداوند از حضرت آدم علیه‌السلام و اولاده اش گرفته بود، حق است.

۶۲ خداوند شمار دقیق کسانی را که به بهشت خواهند رفت و شمار دقیق آنانی را که به دوزخ داخل خواهند گشت از ازل می دانست، نه بر آن تعداد، چیزی افزوده خواهد شد، و نه از آن تعداد، چیزی کم خواهد گردید.

۶۳ همچنین او ﷻ اعمال ایشان را از ازل می دانست که ایشان چه افعالی را انجـام خواهند داد.

۶۴ وَ كُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ،[1]

۶۵ وَالْأَعْمَالُ بِالْخَوَاتِيمِ،

۶۶ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ بِقَضَاءِ اللّٰهِ، وَ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ بِقَضَاءِ اللّٰهِ،

۶۷ وَ أَصْلُ الْقَدَرِ سِرُّ اللّٰهِ فِي خَلْقِهِ، لَمْ يَطَّلِعْ عَلٰى ذٰلِكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَلا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ،

۶۸ وَ التَّعَمُّقُ وَ النَّظَرُ فِيْ ذٰلِكَ ذرِيْعَةُ الْخِذْلانِ، وَسُلَّمُ الْحِرْمَانِ، وَدَرَجَةُ الطُّغْيَانِ،

۶۹ فَالْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ ذٰلِكَ نَظَراً أَوْ فِكْراً أَوْ وَسْوَسَةً؛ فَإِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى طَوَي عِلْمَ الْقَدَرِ عَنْ أَنَامِهِ، وَ نَهَاهُمْ عَنْ مَرَامِهِ، كَمَا قَالَ فِي كِتابِهِ ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ ۝٢٣﴾ فَمَنْ سَأَلَ، لِمَ فَعَلَ؟ فَقَدْ رَدَّ حُكْمَ كِتابِ اللّٰهِ، وَمَنْ رَدَّ حُكْمَ كِتابِ اللّٰهِ تعَالٰى، كَانَ مِنَ الْكافِرِيْنَ،

---

(۱) اى مُهيّأ لما خُلِقَ لأجله، و موفرٌ له أسبابه، فيصرف استطاعته و اختياره اليه، فَمَن خُلِقَ لأن يظهر منه الخير والسعادة، لايصدر عنه الا ذلک بإختياره، و كذلک الشر والشقاوة. ا هـ. إشارات المرام من عبارات الامام: ص٢٤٧

۶۴ هر کس، انجام آن عمل برایش آسان گردانیده می‌شود که بخاطر آن آفریده شده است[۱]

۶۵ مدار فیصلهٔ اعمال، آخرین عمل انسان است.[۲]

۶۶ «**سعید**» کسی است که به قضای خداوندی سعادت یافته و «**شقی**» کسی است که به قضای الهی شقاوت یافته.

۶۷ اصل «**تقدیر**» آن سرِّ خداوندیست در خلقش که هیچ فرشتهٔ مقرَّب و هیچ پیغمبر مُرسل نیز بر آن آگاه نیست.

۶۸ و کنجکاوی و فکر پردازی در آن، سبب محرومی انسان، بی نصیبی از درستی ایمان، و سرکشی در پیشگاه «**رحمان**» است.

۶۹ پس خبردار! و هوشدار! از آنکه در آن تعمُّق کنی، یا در آن اندیشه برانی، و یا خود را مبتلای وسواس گردانی، زیرا خداوند «**علم تقدیر**» را از خلقش پوشانیده و آنان را از جستجویش منع گردانیده، چنانکه در کتاب مقدَّسش می فرماید: ﴿لَا يُسْـَٔلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْـَٔلُونَ ۝٢٣ و خداوند پرسیده نمی شود از آنچه می کند، ولی بندگان اند که پرسیده خواهند شد.﴾ سوره انبیاء

پس هر کسی پُرسان کرد که خدا چرا چُنان کرد، او حکم کتاب خدا را رد کرده، و هر کسی حکم کتاب خدا را رد کرد، او از کافران است.

---

(۱) پس هر کسی که آفریده شده است تا خیر و سعادت از وی هویدا شود، از وی به اختیار خودش فقط خیر و سعادت صادر می شود، و هر کسی که آفریده شده است تا از وی شر و شقاوت به ظهور برسد، از وی به اختیار خودش فقط شر و شقاوت پدیدار می گردد. اشارات المرام مِن عبارات الامام: ص ۲۴۸

(۲) یعنی اگر انسان با ایمان از جهان رفت، همهٔ اعمال قبلی اش قبول می گردد، و اگر در حالت کفر از دنیا رفت، همهٔ اعمال قبلی اش باطل است.

٧٠ فَهٰذا جُمْلَةُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مَنْ هُوَ مُنَوَّرٌ قَلْبُهُ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللّٰهِ تَعالٰى، وَهِىَ دَرَجَةُ الرَّاسِخِينَ فِى الْعِلْمِ،

٧١ لِأَنَّ الْعِلْمَ عِلْمَانِ؛ عِلْمٌ فِى الْخَلْقِ مَوْجُودٌ، وَعِلْمٌ فِى الْخَلْقِ مَفْقودٌ فَإِنْكارُ الْعِلْمِ الْمَوْجُودِ كُفْرٌ، وَ ادِّعَاءُ الْعِلْمِ الْمَفْقُودِ كُفْرٌ، وَلا يَصِحُّ الْإِيْمَانُ إِلاَّ بِقَبُولِ الْعِلْمِ الْمَوْجُودِ، وَ تَرْكِ طَلَبِ الْعِلْمِ الْمَفْقُودِ(١)

٧٢ وَ نُؤْمِنُ بِاللَّوْحِ وَ الْقَلَمِ، بِجَمِيْعِ مَا فِيْهِ قَدْ رُقِمَ،(٢)

٧٣ فَلَوِ اجْتَمَعَ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عَلٰى شَيْءٍ كَتَبَهُ اللّٰهُ فِيْهِ أَنَّهُ كَائِنٌ لِيَجْعَلُوهُ غَيْرَ كَائِنٍ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَيْهِ، وَلَوِ اجْتَمَعَ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عَلٰى شَيْءٍ كَتَبَهُ اللّٰهُ فِيْهِ أَنَّهُ غَيْرُ كَائِنٍ لِيَجْعَلُوهُ كَائِناً لَمْ يَقْدِرُوا عَلَيْهِ،

---

(١) المراد من «العِلمِ الموجود» فى العالَم والخلق؛ هو ما عُلِمَ بالدلائل الظاهرة والبراهين الباهرة، كالعلم بالصانع بما نصت عليه دلائل الوحدانية، و قِدمه و كمال علمه و حكمته، و براءته من سمات النقص و امارات الحدوث، و جميع صفات الجلال و الاكرام، و كالعلم بجميع الاوامر و النواهى كما جاء به النبى ﷺ من الشريعة و من بيان الحلال و الحرام، فهذا كله موجود فى الخلق، فيكون انكاره كفراً.

و اما «العِلمِ المفقود» فيهم، فهو العلم الذى اخفاه الله عن الخلق كعلم الغيب الذى استأثر بعلمه، و كعلم القضاء و القدر، و قيام الساعة... فإدعاء هذا العلم و طلبه كفرٌ ايضاً، لأنه دعوى المشاركة مع الله عزّ و جلّ فيما إستأثره. أ.هـ. شرح الطحاوية للبابرتى: ص٨٧ وشرح الطحاوية للغزنوى: ١٠٠

(٢) و قال الامام الاعظم أبوحنيفة رضي الله عنه فى كتابه «الوصية»: «نُقِرُّ بأن الله تعالى أمر القلم بأن أكْتُبْ. فقال القلمُ: ما ذا أكْتُبُ يا ربّ؟ فقال اللهُ تعالى: أكْتُبْ ما هو كائن إلى يوم القيامة». لقول الله تعالى: وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوْهُ فِي الزُّبُرِ ﴿٥٢﴾ وَ كُلُّ صَغِيْرٍ وَّ كَبِيْرٍ مُّسْتَطَرٌ ﴿٥٣﴾. (ص٣)

۷۰ اینها خلاصهٔ آن عقائدیست که هر یک از دوستان خدا با قلب روشن به نور الهی به دانستن آن نیازمند است. و این مقام پختگان در دانش است.

۷۱ زیرا علم دو گونه است: یکی علمی که در دسترس مخلوقات، موجود است. و دوم علمی که از دسترس مخلوقات مفقود است. پس انکار از علم موجود، کفر است، و ادعای داشتن علم مفقود کفر است.[۱] و ایمان درست نخواهد بود، مگر با پـذیرفتن علمی که موجود است و ترک جُستن علمی که مفقود است.



۷۲ ما به «**لوح محفوظ**» و آنچه در آن نوشته است، و همچنین بر «**قلم**» ایمان داریم.[۲]

۷۳ و ایمان داریم که اگر تمامی مخلوقات جمع شوند تا آنچه را که خداوند در لوح نوشته که به وجود خواهد آمد، ناموجود بگردانند، قادر به اینکار نخواهند بود. و همچنین اگر همگی مخلوقات جمع شوند تا آنچه را که خداوند در لوح نوشته که به وجود نخواهد آمد، موجود بگردانند، هرگز توان آن را نخواهند داشت.

---

(۱) «**علم موجود در دسترس مخلوقات**»: مثلاً علم به وجود صانع ﷻ و وحدانیت او، و ازلی بودنش، و کمال علم و حکمتش، و تنزیهش از صفات نقص، و پاکیزگی اش از اوصاف حـدوث، با دلائل و براهین قاطع؛ و مثلاً علم به اوامر و نواهی و حلال و حرام و غیرهٔ دینی که پیغـامبران علیهم‌السلام آورده اند. همهٔ این علم در دسترس خلق موجود است و انکار از آن کفر می باشد.

«**علم مفقود از دسترس مخلوقات**»: علمی است که مختص بـه ذات والا صـفات خداوندی است. مانند علم غیب، علم قضاء و قدر، علم قیام قیامت و امثال آن ... که ادعای داشتن آن و جستجو و طلبیدن آن کفر است. شرح غزنوی: ص۸۷ و شرح بابرتی: ص۱۰۰

(۲) امام اعظم رضی الله عنه در رسالهٔ خود «الوصیّة» می فرماید: ما معتقدیم که «خداوند به قلم حکم نمود: بنویس! قلم گفت: پروردگارا چه بنویسم؟ خداوند فرمود: بنویس، آنچه را که تا روز قیامـت بـه وجـود خواهد آمد». زیرا خداوند می فرماید: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ۝ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌ﴾(ص۳

۷۴ جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، (١)

۷۵ وَمَا أَخْطَأَ الْعَبْدَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ، وَمَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ،



---

(١) قال الامام الاعظم أبوحنيفة رضي الله عنه فى كتابه «الفقه الاكبر»:

وَكَتبهُ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظ وَلَكِن كَتبهُ بِالْوَصْفِ لَا بالحكم. (ص٥)

وقال الامام البياضى رحمه الله فى شرح عبارة الامام (كَتْبُهُ بِالْوَصْفِ):

أى{كتب} يفعله العبدُ بإختياره. أ هـ.

إشارات المرام من عبارات الامام: ص٥٦

وقال الامام على القارى الهروى رحمه الله فى شرحه على «الفقه الاكبر»:

أى كتب اللهُ فى حقِّ كُلِّ شيئٍ بأنه سَيَكُونُ كذا وكذا، ولم يكتب بأنه لِيَكُنْ كذا وكذا. (ص٤١)

قال المغنيساوى رحمه الله فى شرحه على «الفقه الاكبر»:

يعنى كتب فى اللوح المحفوظ كلَّ شيئٍ بأوصافه، مِن الحسن و القبح و الطول و العرض والصغر والكبر والقلة والكثرة والخفة والثقل والحرارة والبرودة واليبوسة والطاعة والمعصية والإرادة والقدرة والكسب و غير ذلک مِن الأوصاف و الأحوال و الأخلاق، ولم يكتب فيه بمجرّد الحكم بوقوعه بلا وصفٍ و لا سببٍ.

مثلاً لم يكتب فيه لِيَكُنْ زيدٌ مؤمناً و لِيَكُنْ عمروٌ كافراً. و لو كتب كذالک لكان زيدٌ مجبوراً على الايمان، و عمروٌ مجبوراً على الكفر، لأن ما حكم الله تعالى بوقوعه فهو يقع البتة، واللهُ تعالى لا مُعقِّبَ لحكمه، ولكن كتب فيه أن زيداً يكون مؤمناً بإختياره و قدرته و يريد الايمان ولايريد الكفر، و كتب فيه أن عمرواً يكون كافراً بإختياره و قدرته و يريد الكفر و لايريد الايمان.... (ص١٢)

۷۴ «قلم» خشک شده و آنچه که تا روز قیامت، بود و هست و خواهد بود، همه نوشته شد.[۱]



۷۵ آنچه که به بنده نرسید، هرگز به او نمی رسید، و آنچه که به او رسید، هرگز از او خطا نمی رفت.

---

(۱) امام اعظم رضی الله عنه در کتاب «الفقه الاکبر» خود می فرماید: و این نوشتهٔ وصفی است، نه حکمی. (ص۵)

امام کمال الدین بیاضی رحمه الله در شرح این عبارت امام می گوید: بنده{ اگر عملی را انجام می دهد} آن را به اختیار خود انجام می دهد. اشارات المرام: ص۵۶

و علامه علی القاری هِرَوی رحمه الله در شرح «الفقه الاکبر» می نویسد:

یعنی خداوند دربارهٔ هر چیز نوشته است که این سان و آن سان خواهد شد، و ننوشته است که چنین و چنان باید شود. (ص۴۱)

امام مغنیساوی رحمه الله این عبارت امام را به تفصیل بیشتر شرح داده می گوید:

الله جل جلاله همهٔ اشیاء را در لوح محفوظ به اوصاف آنها نوشته است. مثلاً خداوند زیبائی و زشتی، طول و عرض، بزرگی و خُردی، گرانی و سبکی، گرمی و سردی و خشکی، اطاعت و نافرمانی، اراده و قدرت و کسب، و سایر اوصاف و احوال و اخلاق هر کس را نوشته است. آنها را بدون وصف و بدون سبب فقط به طور حکم فرمودن ننوشته است.

به طور مثال، خداوند در لوح محفوظ ننوشته است که خالد باید مؤمن باشد و حامد باید کافر باشد، زیرا اگر خداوند چنین می نوشت، خالد بر ایمان آوردن مجبور می بود و حامد بر کفر ورزیدن مجبور می بود، زیرا آنچه خداوند به وقوعش حکم می کند حتماً واقع می شود، زیرا هیچ کسی حکم خداوند را تغییر داده نمی تواند.

لیکن خداوند در لوح محفوظ نوشته است که خالد به اختیار خود و قدرت خود ایمان را خواهد خواست و کفر را نخواهد خواست و مؤمن خواهد بود. و در آن نوشته است که حامد به اختیار خود و قدرت خود کفر را خواهد خواست و از ایمان دوری خواهد جُست و کافر خواهد بود.

شرح الفقه الاکبر از مغنیساوی: ص۱۲

٧٦ وَعلَى الْعَبْدِ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ اللهَ قَدْ سَبَقَ عِلْمُهُ فى كُلِّ شَىْءٍ كائِنٍ مِنْ خَلْقِهِ،

٧٧ وَ قَدَّرَ ذلِكَ بِمَشِيْئَتِهِ تَقْدِيْراً مُحْكَماً مُبْرَماً، لَيْسَ فِيْهِ نَاقِضٌ وَلا مُعَقِّبٌ، وَلا مُزِيْلٌ وَلا مُغَيِّرٌ، وَلا مُحَوِّلٌ، وَلا زَائِدٌ وَلا نَاقِصٌ مِنْ خَلْقِهِ فِى سَمَاوَاتِهِ وَ أَرْضِهِ،

٧٨ وَلَا يَكُونُ مُكَوَّنٌ إِلَّا بِتَكوِيْنِهِ، وَ التَّكْوِينُ لَا يَكُونُ إِلَّا حَسَناً جَمِيْلاً،

٧٩ وَ ذلِكَ مِنْ عَقْدِ الْإِيْمَانِ وَ أُصُولِ الْمَعْرِفَةِ، وَالْإِعْتِرَافِ بِتَوْحِيْدِ اللهِ وَ رُبُوبِيَّتِهِ؛ كَمَا قَالَ تَعَالىٰ فِى كِتَابِهِ الْعَزِيْزِ ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَىْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيْراً﴾ وَ قَالَ تَعَالىٰ ﴿وَ كَانَ أَمْرُ اللهِ قَدَراً مَقْدُوراً﴾

٨٠ فَوَيْلٌ لِمَنْ صَارَ لِلّٰهِ فِى الْقَدَرِ خَصِيْماً، وَ أَحْضَرَ لِلنَّظَرِ فِيْهِ قَلْباً سَقِيْماً، لَقَدِ الْتَمَسَ بِوَهْمِهِ فِى مَحْضِ الْغَيْبِ سِرّاً كَتِيْماً، وَ عَادَ بِمَا قَالَ فِيْهِ أَفَّاكاً أَثِيْماً،



۷۶ بر بنده واجب است تا بداند که علم خداوندی در هر شی هستی از آفرینش آن پیشی داشت.

۷۷ و سپس الله ﷻ به خواست و ارادهٔ خود برای آنها طرح و اندازهٔ دقیق و محکم و قطعی مُعیَّن کرد، تعیـینی که هیچ کسی از میان مخلوقاتش در آسمانها و در زمینش، نه می تواند آن را نقض کند، نه به تاخیر بیندازد، نه از میان بردارد، و نه تغییرش بدهد، یا از حالی به حال دیگری تبدیلش بگرداند؛ و نه کسی قادر است بر آن چیزی بیفزاید، و نه چیزی از آن بکاهد.

۷۸ هیچ چیزی هستی نمی یابد مگر آنکه خداوند ﷻ آن را هست نماید. و این هستی بخشیدنش، نیک و زیبا است.

۷۹ این اعتقاد از اساس ایمان است و از اصول عُرفان، و اعتراف به یگانگی الله رحمان، و اقرار به پروردگاری خدای عالَمیان، چنانکه خودش در کتاب گرامی اش می فرماید: ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا ۝٢﴾ و خداوند همهٔ موجودات را خلق نمود، و حد و اندازهٔ هر چیز را مُعیَّن فرمود.﴾ سورهٔ فرقان.

همچنین می فرماید: ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ۝٣٨﴾ و هست کار خدا حکمی نافذ و حتمی با اندازهٔ دقیق.﴾ سورهٔ احزاب.

۸۰ پس، وای بر آن کَس که در قضا و قدر با خدا دشمنی جُست، و بـرای تفکُّـر درباره اش، قلب بیماری را با خود پیش آورد، و با وهم و گمان، راز پنهان در عالَم نهان را جویا شد، و نتیجتاً دربارهٔ آنچه که سخن گفته، در حالی برگشته که دروغ گوئی بُزُرگ و گناهگاری سُتُرگ است.



٨١ وَ الْعَرْشُ وَ الْكُرْسِيُّ حَقٌّ،

٨٢ وَ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ مُسْتَغْنٍ عَنِ الْعَرْشِ وَ مَا دُونَهُ،(١)

---

(١) قال الإمام الاعظم أبوحنيفة ﷺ فى كتابه «الوصية»:

نُقرّ بأنَّ اللهَ تعالى على العرش إستوى، من غير أن يكون له حاجة إليه وإستقرار عليه، وهو الحافظ للعرش وغير العرش، فلو كان محتاجاً لما قدر على إيجاد العالَم و تدبيره كالمخلوق، ولو كان محتاجاً إلى الجلوس والقرار، فقبل العرش أين كان اللهُ تعالى؟ فهو منزَّهٌ عن ذالك علواً كبيراً. (ص٣)

و فى كتاب «الفقه الأبسط» للامام الاعظم أبي حنيفة ﷺ:

لَو قيل أَيْن اللهُ تَعَالَى؟ فَقَالَ ﷺ: يقَال لَهُ كَانَ اللهُ تَعَالَى وَلَا مَكان قبل ان يخلق الْخلق، وَكَانَ اللهُ تَعَالَى وَلم يكن أَيْن وَلَا خَلق وَ لا شَيْء، وَهُوَ خَالق كُلِّ شَيْء. أ هـ. (ص٢١)

وقال الامام الاعظم أبوحنيفة ﷺ فى كتابه «الفقه الأبسط»:

من قَالَ لَا أعرفُ رَبِّي فِي السَّمَاء اَوْ فِي الأَرْض فقد كفر. ا هـ .(ص١٤) لأنه بهذا القول يوهم أن يكون له ﷻ مكان، فكان مُشركاً. أ هـ. شرح الفقه الابسط للامام ابى الليث السمرقندى: ص٢٥. (و) لكونه قائلاً بإختصاص البارى بجهة و حيز. ا هـ. إشارات المرام من عبارات الإمام: ص١٦٨

وقال الامام عزّ الدين بن السلام ﷺ فى شرح هذه العبارة فى كتاب «حل الرموز»: لأن هذا القول يوهم ان للحق مكاناً، و مَن توهم أن لله مكاناً فهو مُشَبِّهٌ. أ هـ.

شرح الفقه الاكبر للامام على القارى الهروى: ص١١٥

و قال الامام الاعظم أبوحنيفة ﷺ فى كتابه «الفقه الأبسط»: وَكَذَا مَن قَالَ إِنَّه ﷻ على الْعَرْش وَلَا ادري الْعَرْش أَ فِي السَّمَاء اَوْ فِي الأَرْض {كفر}أ هـ. (ص١٤) لإستلزامه القول بإختصاصه تعالى بالجهة و الحيِّز و النقص الصريح فى شأنه. ا هـ. إشارات المرام من عبارات الإمام: ص١٦٨

و روى النبى ﷺ تنزيهَ اللهِ تعالى عن الأينيّة والمكان، عَن مَلَكٍ مِن حَمَلَةِ عرشِ الرحمن: كما جآء فى حديث صحيح عن ابى هريرة ﷺ قال:

قَالَ رَسُولُ اللهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أُذِنَ لِي أَنْ أُحَدِّثَ عَنْ مَلَكٍ قَدْ مَرَقَتْ رِجْلَاهُ الْأَرْضَ السَّابِعَةَ وَالْعَرْشُ عَلَى مَنْكِبِهِ وَهُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَكَ أَيْنَ كُنْتَ؟ وَأَيْنَ تَكُونُ؟

رواه ابو يعلي في مسنده: ٤٩٦/١١ رقم ٦٦١٩ والحافظ ابن حجر العسقلانى في المطالب العالية: ٨٢/١٠ رقم ٣٥٣٠ و قال: صحيح،

وصححه ايضاً الهيثمى في مجمع الزوائد: ٨٠/١ و ١٣٥/٨ والسيوطى فى الدر المنثور: ١٦/١٣

و الآلوسى فى روح المعانى: ٢٩٩/١٢ ومحشى مسند ابى يعلي: ٤٩٦/١١ رقم ٦٦١٩



۸۱ عرش و کرسی حق است.



۸۲ و او ﷻ از عرش و هرچه ماتحتش است، بی نیاز هست.[۱]

---

(۱) امام اعظم ﵁ در کتاب «الوصیَّة» خود می فرماید:

ما اقرار داریم که الله ﷻ بر عرش استواء نموده، بدون آنکه به عرش نیازی داشته باشد، و بدون آنکه بر عرش نشسته یا استقرار داشته باشد، و همان او ﷻ نگهدار عرش و نگهدار غیـر عرش است. زیرا اگر محتاج و نیازمند می بود، همانند مخلوقات قادر به آفرینش کاینات و تدبیر امـور آن نمی بود، و اگر نیاز به نشستن و قرار گرفتن می داشت، پس قبل از پیدایش عرش در کجا قـرار داشت؟ او ﷻ بسیار برتر و پاکتر از عرش و نشستن و قرار گرفتن بر عرش است. (ص۳)

در کتاب «الفقه الابسط» امام اعظم ﵁ وارد است:

اگر کسی پرسید که خدا کجاست، {جوابش چیست؟} امام اعظم ﵁ فرمود:

به او گفته خواهد شد که خداوند از ازل موجود بود و قبل از آنکه جهان را بیافریند، «جـا» وجود نداشت، الله ﷻ موجود بود و «کجا» ئی وجود نداشت بلکه هیچ چیزی وجود نداشت، زیـرا او ﷻ {جا و مکان را} و همهٔ اشیاء را آفریده است {لذا او ﷻ پاکیزه از جا و مکانست}. (ص۲۱)

امام اعظم ﵁ در مقام دیگری در کتاب خود «الفقه الابسط» می فرماید:

هر کسی گفت؛ من نمی دانم که آیا خدایم در آسمان است یا در زمین، او کفر ورزیده است. (ص۱۴)

امام ابو اللّیث سمرقندی رحمه الله در شرح این عبارت می فرماید:

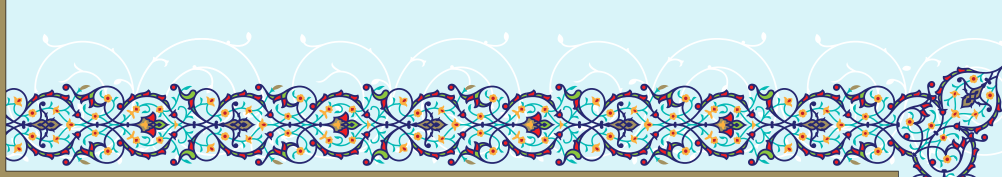
زیرا این گفتهٔ آن شخص ایهام دارد به آنکه خداوند در جائی و مکانی قـرار دارد و لـذا آن شخص مشرک می باشد. شرح الفقه الابسط: ص۲۵

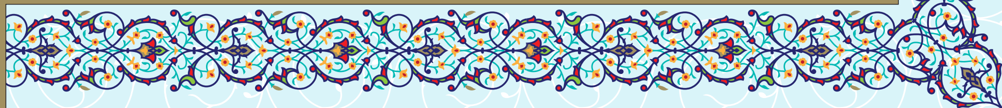
امام کمال الدین بیاضی رحمه الله در شرح این عبارت امام می گوید:

{وی به آن سبب کفر ورزیده} زیرا با این گفتار خود ابراز می دارد که خداوند در سمت و جهتی یا مکانی قرار دارد. {و این اعتقاد کفر است}. اشارات المرام مِن عبارات الامام: ص۱۶۸

امام عزّ الدین بن السلام رحمه الله در کتاب «حل الرموز» در شرح این عبارت امام می نویسد:

زیرا این شخص توسط این گفتارش اشاره دارد به آنکه خداوند در جائی و مکانی قرار دارد، و هـر کسی می پندارد که خداوند در جائی و مکانی است، او از پیروان فرقهٔ مُشبِّهه می باشد. ا. هـ ←


٥٠


← شرح الفقه الاکبر از علی قاری هروی: ص۱۱۵

امام اعظم رضی الله عنه در مقام دیگری از کتاب خود **«الفقه الابسط»** می فرماید:

به همین ترتیب اگر کسی بگوید که خدا بر عرش است و من نمی دانم کـه عـرش در آسمان است یا در زمین، {او نیز کفر ورزیده است}. (ص۱۴)

امام کمال الدین بیاضی رحمه الله در شرح این عبارت امام می نویسد:

زیرا این سخن مستلزم قائل بودن گوینده اش به این عقیده است که خدا در جهتی و در مکانی قرار دارد و این عقیده، نقص و عیب صریح به شأن خداوندی است {و این کفر است}.

اشارات المرام مِن عبارات الامام: ص۱۶۸



و در حدیث صحیح، وارد است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از یکی از فرشتگان حاملان عرش، پاکیزگی خدای متعال را از آنکه او جل جلاله در جائی باشد یا در مکانی قرار داشته باشد روایت می کنـد.

از حضرت ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

مرا اذن دادند تا از فرشته ای برایتان روایت کنم که پاهایش در زمین هفتم، و عرش بـر شانه اش قرار دارد، و او گویاست که: یا الهی، بی شک تو پاکیزه ای از اینکه بگویند کجائی و در کجا می باشی.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم: أُذِنَ لِي أَنْ أُحَدِّثَ عَنْ مَلَكٍ قَدْ مَرَقَتْ رِجْلَاهُ الْأَرْضَ السَّابِعَةَ، وَالْعَرْشُ عَلَى مَنْكِبِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَكَ أَيْنَ كُنْتَ؟ وَأَيْنَ تَكُونُ؟

مسند ابی یعلی: ۴۹۶/۱۱ حدیث ۶۶۱۹ و المطالب العالیه: ۱۰/ ۸۲ حدیث ۳۵۳۰

حافظ ابن حجر عسقلانی رحمه الله آنگاه می نویسد: این حدیث صحیح است.

همچنین علامه هیثمی رحمه الله در مجمع الزوائد: ۸۰/۱ و ۱۳۵/۸ و علامه سیوطی رحمه الله در الدر المنثور: ۱۶/۱۳ و علامه آلوسی رحمه الله در روح المعانی: ۲۹۹/۱۲ و مُحشی مسند ابی یعلی: ۱۱ / ۴۹۶ حدیث ۶۶۱۹ بر صحت این حدیث تصریح کرده اند.

٨٣ مُحِيطٌ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ بِمَا فَوْقَهُ، [١]

٨٤ قَدْ أَعْجَزَ عَنِ الْإِحَاطَةِ خَلْقَهُ،



٨٥ **وَ نَقُولُ:** إِنَّ اللّٰهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً، وَ كَلَّمَ مُوسٰى تَكْلِيماً، إِيْمَاناً وَ تَصْدِيقاً وَ تَسْلِيماً،

---

(١) و فوق العرش؛ «اللوحُ المحفوظُ» كما فِي الحديثِ المشهور: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ كَتَبَ فِي كِتَابِهِ فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ إِنَّ رَحْمَتِي غَلَبَتْ غَضَبِي.

رواه البخارى: ٣١٩٤ و٧٤٢٢ و٧٥٥٤ ومسلم: ١٤- ٢٧٥١ و١٦- ٢٧٥١

و فى رواية للبخارى: ٧٤٠٤: فَهُوَ وَضعٌ (مَوضُوعٌ) عِندَهُ على العَرشِ.

فحينئذ الملائكةُ المطهَّرونَ فَوق العرش ايضاً، كما جاء فى القرآن: إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿٧٧﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿٧٨﴾ (اى اللوح المحفوظ) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿٧٩﴾ اى الملائكة المطهَّرون. سورة الواقعة: ٧٧- ٧٩.

والله اعلم و علمه اتم.

و اما معنى العندية فى «عِنْده فَوْقَ العَرْشِ»، للتشـريف والتكريم كما جاء فى القرآن العظيم، سورة التحريم، حكايةً عن قول آسية رضى الله عنها: إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ ﴿١١﴾ و كما جاء فى الحديث الصحيح: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي. صحيح البخارى: ٧٤٠٥



و بر همه چیز و بر آنچه بر فَوق عرش است،[۱] محیط هست.



او ﷻ مخلوقات خود را از احاطهٔ (ذات و صفات) خود عاجز ساخته است.





و ما می گوئیم که خداوند حضرت ابراهیم علیه‌السلام را خلیل خود گردانیده است، و با حضرت موسی علیه‌السلام سخن گفته است، ما بر آن ایمان داریم و آن را تصدیق می کنیم و بر حقیقت آن تسلیم می باشیم.

---

(۱) مراد از **«آنچه که بر فَوق عرش است»**، **«لوح محفوظ»** می باشد، چنانکه در حدیثی مشهور که در اکثر کتب حدیث موجود است، از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمودند:

لَمَّا قَضَى اللهُ الْخَلْقَ كَتَبَ فِي كِتَابِهِ فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ إِنَّ رَحْمَتِي غَلَبَتْ غَضَبِي.

رواه البخاری: ٣١٩٤ و٧٤٢٢ و٧٥٥٤ و مسلم: ١٤ (٢٧٥١) و١٦ (٢٧٥١) و فی روایةٍ للبخاری، رقم ٧٤٠٤: **فَهُوَ وَضْعٌ (مَوْضُوْعٌ) عِنْدَهُ عَلَى الْعَرْشِ.**

ترجمه: پیش از آفرینش کائنات، چون خداوند مقدَّر فرمود تا خلق را بیافریند، در کتابی که نزدش در فوق عرش قرار دارد نوشت: «بی شک رحمت من بر خشم من غالب است».

بخاری شریف: حدیث ۳۱۹۴ و مسلم شریف: حدیث ۱۴ – ۲۷۵۱

همچنین در سورهٔ واقعه، قرآن عظیم دربارهٔ لوح محفوظ می فرماید:

اِنَّهٗ لَقُرْاٰنٌ كَرِيْمٌ ﴿۷۷﴾ فِيْ كِتٰبٍ مَّكْنُوْنٍ ﴿۷۸﴾ (اللوح المحفوظ) **لَّا يَمَسُّهٗۤ اِلَّا الْمُطَهَّرُوْنَ ﴿۷۹﴾**

یعنی این قرآن در لوح محفوظ نوشته است، و لوح محفوظ را جز **«ملایکهٔ مطهَّرون»** کسی دست نمی زند.

از اینجا این نکته نیز دانسته می شود که **«ملایکهٔ مطهَّرون»** نیز بر فوق عرش می باشند. و الله اعلم.

لفظ **«عنده = نزدش»** در این جا به خاطر نمایاندن بزرگی و عظمت لوح محفوظ نزد خدا استعمال شده است، چنانچه خداوند در سورهٔ تحریم دربارهٔ دعای حضرت آسیه می فرماید: **اِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِيْ عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ ﴿۱۱﴾** یعنی ای خداوندا برای من **«نزدت»** در بهشت خانه ای بساز.

رسول الله ﷺ نیز در حدیث قُدسی فرموده اند: الله ﷻ می فرماید: **أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي.** یعنی من **«نزد»** گمان بنده ام با من می باشم. بخاری شریف: حدیث ۷۴۰۵

٨٦ وَ نُؤْمِنُ بِالْمَلَائِكَةِ وَ النَّبِيِّيْنَ، وَالْكُتُبِ الْمُنْزَلَةِ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ، وَ نَشْهَدُ أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى الْحَقِّ الْمُبِيْنِ،

٨٧ وَ نُسَمِّي أَهْلَ قِبْلَتِنَا مُسْلِمِيْنَ مُؤْمِنِيْنَ مَادَامُوْا بِمَا جَآءَ بِهِ النَّبِيُّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مُعْتَرِفِيْنَ، وَلَهُ بِكُلِّ مَا قَالَ وَ أَخْبَرَ مُصَدِّقِيْنَ غَيْرَ مُكَذِّبِيْنَ،

٨٨ وَلَا نَخُوضُ فِي اللهِ، وَلَا نُمَارِيْ فِي دِيْنِ اللهِ تَعَالٰى،

٨٩ وَلَا نُجَادِلُ فِي الْقُرْآنِ؛ وَنَشْهَدُ أَنَّهُ كَلَامُ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِيْنُ، فَعَلَّمَهُ سَيِّدَ الْمُرْسَلِيْنَ، مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلٰى آلِهِ وَ صَحْبِهِ أَجْمَعِيْنَ،

٩٠ وَ كَلَامُ اللهِ تَعَالٰى لَا يُسَاوِيْهِ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِ الْمَخْلُوقِيْنَ، وَلَا نَقُولُ بِخَلْقِ الْقُرْآنِ،



٩١ وَلَا نُخَالِفُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِيْنَ،[١]

---

(١) «جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِيْنَ»: أي ما أجمع عليه الأئمة المجتهدون من أهل السنة و الجماعة. قال الامام الميداني رحمه الله في شرحه على العقيدة الطحاوية: فإن الله تعالى عصم هذه الأمة عن الاتفاق على الضلالة، فمن خالفها كان ضالاً قال تعالى: وَمَنْ يُّشَاقِقِ الرَّسُوْلَ مِنْۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدٰى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيْلِ الْمُؤْمِنِيْنَ نُوَلِّهٖ مَا تَوَلّٰى وَنُصْلِهٖ جَهَنَّمَ ؕ وَسَآءَتْ مَصِيْرًا ﴿١١٥﴾ (ص٩٥)

۸۶ و ایمان می آوریم به فرشتگان و پیغمبران و کتاب های نازل شده بر رسولان، و گواهی می دهیم که ایشان بر حق آشکار بودند.

۸۷ ما اهل قبلهٔ خویش را تا زمانی که بر آنچه نبی اکرم ﷺ آورده اقرار دارند و هر گفتار و اخبار او را تصدیق می کنند و آن را تکذیب نمی نمایند مومن و مسلمان می خوانیم.

۸۸ ما دربارهٔ خداوند به خوض نمی پردازیم، و نه دربارهٔ دین خدا به منازعه می آغازیم.

۸۹ ما دربارهٔ قرآن مشاجره نمی نمائیم، و گواهی می دهیم که قرآن، کلام خداوند جهانیان است که حضرت جبرئیل علیه السلام آن را فرود آورد و به سرور پیغمبران حضرت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ** فرا آموخت.

۹۰ هیچ چیزی از کلام مخلوقات، مساوی کلام خداوندی نیست. و همچنین ما نمی گوئیم که قرآن آفریده شده است.



۹۱ ما با «**سواد اعظم**»[۱] مسلمانان مخالفت نمی کنیم.

---

(۱) «**سواد اعظم**» یعنی اهل سنت و جماعت که اکثریت قاطع مسلمانان است، و مراد از مخالفت نکـردن با «**سواد اعظم**»، مخالفت نکردن با اجماع امامان مجتهد ایشان است.

امام میدانی رحمه الله در شرح عقیدهٔ طحاویهٔ خود می نویسد: زیرا خداوند این اُمت را از اتفـاق نمودن بر گمراهی عصمت بخشیده است، بنابرین هر شخصی با اجماع امامان این اُمـت مخالفـت کند، او بی شک از گمراهان است. چنانچه خداوند خود دربارهٔ عصمت اجماع این اُمت می فرماید: **وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾** سورهٔ نساء

یعنی هر کسی که بعد از آشکار شدن حق با پیغامبر مخالفت کند و راهی جز از راه مسلمانان را پیروی نماید، ما او را به همان راهی که روان است وا می گذاریم و آنگاه او را به دوزخ می اندازیم. و دوزخ بد جایگاهی است. (ص۹۵)

۹۲ وَلا نُكَفِّرُ أَحداً من أَهْلِ الْقِبْلَةِ بِذَنْبٍ، مَا لَمْ يَسْتَحِلَّهُ،

۹۳ وَلا نَقُولُ لا يَضُرُّ مَعَ الْإسْلامِ ذَنْبٌ لِمَنْ عَمِلَهُ،

۹۴ وَ نَرْجو لِلْمُحْسِنِينَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ، أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ يُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ، وَلا نَأْمَنُ عَلَيْهِمْ، وَلا نَشْهَدُ لَهُمْ بِالْجَنَّةِ، وَنَسْتَغْفِرُ لِمُسِيئِهِمْ، وَنَخَافُ عَلَيْهِمْ وَلا نُقَنِّطُهُمْ،

۹۵ وَالْأَمْنُ وَالْإِيَاسُ يَنْقُلانِ عَنِ الْمِلَّةِ؛ وَسَبِيلُ الْحَقِّ بَيْنَهُمَا لِأَهْلِ الْقِبْلَةِ،

۹۶ وَلَا يَخْرُجُ الْعَبْدُ مِنَ الْإِيمَانِ إِلاَّ بِجُحُودِ مَا أَدْخَلَهُ فِيهِ،



۹۷ وَالْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَالتَّصْدِيقُ بِالْجَنَانِ،

۹۸ وَأَنَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ اللهُ فِى الْقُرآنِ، وَجَمِيعَ مَا صَحَّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الشَّرْعِ وَالْبَيَانِ كُلُّهُ حَقٌّ،

۹۲ و هیچ کسی از اهل قبله را به سبب گناهی تکفیر نمی نمائیم، تا زمانی که آن را حلال نداند.

۹۳ ما نمی گوئیم که گناهِ گناه کننده با وجود اسلامش، به او زیانی نمی رساند.

۹۴ و برای نیکوکاران مومنان، امید داریم که خداوند ایشان را ببخشاید و به رحمت خود داخل بهشت بگرداند، ولی از عاقبت ایشان ایمن نیستیم. و به بهشتی بودن ایشان گواهی نمی دهیم. و برای گناهکاران مسلمان از خداوند بخشایش می طلبیم، و از عاقبت ایشان هراسان هستیم، ولی ایشان را {از رحمت خدا} مایوس نمی گردانیم.

۹۵ بی ترس و بیم شدن {از خدا} و همچنین مایوس شدن {از خدا} انسان را از دین بیراه می گرداند. راه راست برای مسلمانان در بین این دو قرار دارد.

۹۶ بنده از دایرۀ ایمان خارج نمی شود، مگر با انکار از آنچه که او را داخل ایمان گردانیده است.

۹۷ ایمان، اقرار زبانیست و تصدیق قلبی.

۹۸ ما اعتقاد داریم که هرآنچه خداوند در قرآن نازل فرموده، و هرآنچه احکام شرعی و تفسیر آن از رسول اکرم ﷺ به صحت ثابت گردیده، همه حق است.



٩٩ وَالْإِيمَانُ وَاحِدٌ وَأَهْلُهُ فِي أَصْلِهِ سَوَاءٌ، وَالتَّفَاضُلُ بَيْنَهُمْ بِالتَّقْوٰى وَمُخَالَفَةِ الْهَوٰى وَمُلَازَمَةِ الْأَوْلٰى،[١]

١٠٠ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّهُمْ أَوْلِيَاءُ الرَّحْمٰنِ، وَأَكْرَمُهُمْ أَطْوَعُهُمْ وَأَتْبَعُهُمْ لِلْقُرْآنِ،

١٠١ وَالْإِيمَانُ: هُوَ الْإِيمَانُ بِاللهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ، وَحُلْوِهِ وَمُرِّهِ مِنَ اللهِ تَعَالٰى،

١٠٢ وَنَحْنُ مُؤْمِنُونَ بِذٰلِكَ كُلِّهِ،

١٠٣ وَلَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ، وَنُصَدِّقُهُمْ كُلَّهُمْ عَلَى مَا جَآءُوا بِهِ،

١٠٤ وَأَهْلُ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي النَّارِ لَا يُخَلَّدُونَ إِذَا مَاتُوا وَهُمْ مُوَحِّدُونَ، وَإِنْ لَمْ يَكُونُوا تَآئِبِينَ بَعْدَ أَنْ لَقُوا اللهَ عَارِفِينَ مُؤْمِنِينَ،

---

(١) كالبشريّة واحد، و كلّ أفراد البشر فی البشريّة سواءٌ، والتفاضل بينهم بالعلم والفهم والعقل و أمثالها...

۹۹ ایمان یکیست، و اهل ایمان در حقیقت آن برابر اند. و برتری ایشان بر همدیگر به سبب پرهیزگاری و مخالفت با خواهش های نفسانی و پابندی به مستحبات دینی است.[۱]

۱۰۰ مومنان، همگان، دوستان خداوند «رحمان» اند، و گرامی ترین ایشان، فرمان بردارترین و پیروترین ایشان از قرآن است.

۱۰۱ ایمان عبارت است از ایمان به خدا، به فرشتگان او، به کتاب هـای او، بـه فرستادگان او، به روز آخرت، به زنده شدن بعد از مرگ، و به اینکه تقدیر، چه خیر آن و چه شر آن، چه شیرینی آن و چه تلخی آن، همه از جانب خداوند است.

۱۰۲ ما بر همهٔ آنچه گفتیم، ایمان داریم.

۱۰۳ ما در بین هیچ یک از پیغمبران، تفریق نمی کنیم و بر هر چیزی که ایشان آورده اند، همهٔ ایشان را تصدیق می نمائیم.

۱۰۴ و آن امتیان حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که مرتکب گناه کبیره اند، اگر موحِّد از جهان بروند و در حالی با خداوند ملاقات نمایند که مؤمن خدا شناس اند در دوزخ برای ابد نخواهند ماند، اگرچه توبه نکرده باشند.

---

(۱) به طور مثال: حقیقت انسانیت یکیست و انسان ها در انسان بودن، همه با هم یکسان انـد، و برتری ایشان بر یکدیگر به سبب علم، عقل، فهم و امثال آن است.
یا مثلاً نور که حقیقت آن یکی است و همه نورها در نور بودن یکی اند، ولی تفاوت بـین آنها به خاطر شدت، ضعف، رنگ و امثال آن می باشد.

١٠٥ وَهُمْ فِي مَشِيئَتِهِ وَحُكْمِهِ إِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُمْ، وَعَفَا عَنْهُمْ بِفَضْلِهِ، كَمَا قَالَ تَعَالَىٰ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ ﴿١١٦﴾﴾ وَإِنْ شَاءَ عَذَّبَهُمْ فِي النَّارِ بِقَدْرِ جِنَايَتِهِمْ بِعَدْلِهِ، ثُمَّ يُخْرِجُهُمْ مِنْهَا بِرَحْمَتِهِ وَشَفَاعَةِ الشَّافِعِينَ مِنْ أَهْلِ طَاعَتِهِ، ثُمَّ يَبْعَثُهُمْ إِلَىٰ جَنَّتِهِ،

١٠٦ وَذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَىٰ أَهْلِ مَعْرِفَتِهِ، وَلَمْ يَجْعَلْهُمْ فِي الدَّارَيْنِ كَأَهْلِ نُكْرَتِهِ، الَّذِينَ خَابُوا مِنْ هِدَايَتِهِ، وَلَمْ يَنَالُوا مِنْ وِلَايَتِهِ، أَللَّهُمَّ يَا وَلِيَّ الْإِسْلَامِ وَأَهْلِهِ مَسِّكْنَا بِالْإِسْلَامِ حَتَّىٰ نَلْقَاكَ بِهِ،



١٠٧ وَنَرَى الصَّلَاةَ خَلْفَ كُلِّ بَرٍّ وَفَاجِرٍ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ، وَنُصَلِّي عَلَىٰ مَنْ مَاتَ مِنْهُمْ،

١٠٨ وَلَا نُنَزِّلُ أَحَداً مِنْهُمْ جَنَّةً وَلَا نَاراً، وَلَا نَشْهَدُ عَلَيْهِمْ بِكُفْرٍ وَلَا شِرْكٍ وَلَا نِفَاقٍ مَا لَمْ يَظْهَرْ مِنْهُمْ مِنْ ذَٰلِكَ شَيْءٌ، وَنَذَرُ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ،

١٠٩ وَلَا نَرَى السَّيْفَ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا مَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ السَّيْفُ،

۱۰۵ آنان تحت مشیئت و حکم خداوند اند. اگر خدا خواست آنها را از فضل خود خواهد بخشید و از آنها درگذر خواهد فرمود، چنانکه در کتاب گرامی خود می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾ و خداوند نمی بخشد شرک آوردن به او را، و جز آن هر چه را از هر کسی که بخواهد می بخشد.﴾ سورهٔ نساء.

و اگر خدا خواست از عدل خود آنان را به اندازهٔ گناهان شان در دوزخ عذاب خواهد داد، و آنگاه به رحمت خود و به شفاعتِ شفاعت کنندگان از بین اهل طاعت خود آنان را از دوزخ خارج خواهد کرد، و سپس به بهشت خواهد فرستاد.

۱۰۶ زیرا خداوند، مددگار آنانی است که وی را می شناسند و او ﷻ ایشـان را در دو جهان، همانند مُنکران خود قرار نداده که از هدایت به معرفتش عـاری انـد، و از قُـرب و دوستی اش خالی. یا الهی! ای دوستدار و کارساز اسلام و اهل اسلام! ما را بر اسلام پایدار بدار تا آنکه در حالت اسلام به دیدار تو نائل آئیم.



۱۰۷ ما ادای نماز را در پُشت سر هر انسان نیکوکار و هر شخص نابکار از اهل قبلـه جایز می دانیم،[۱] و بر هر کسی از ایشان که فوت کند، نماز جنازه می خوانیم.

۱۰۸ ما هیچ یک از آنان را {از جانب خود} بهشتی یا دوزخی نمی خوانیم، و به کفر و شرک و نفاق هیچ یک ایشان گواهی نمی دهیم، تا آنگاه که چیزی از آن را اظهار ننماید. و امور باطن ایشان را به خداوند وا می گذاریم.

۱۰۹ ما ریختن خون هیچ مسلمانی از امت حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را جایز نمی دانیم، مگر آنکه شریعت آن را واجب گردانیده باشد.

---

(۱) ادای نماز به امامت شخص فاسق چنانکه درج شد جایز است، اما به سبب فسق وی، مکـروه می باشد، بنابرین در هنگام تعیین امام، باید کوشید تا امام نیک و پرهیزگار انتخاب گردد.



١١٠ وَلا نَرَى الْخُرُوجَ عَلىٰ أئِمَّتِنَا وَوُلَاةِ أُمُورِنَا وَإِنْ جَارُوا، وَلا نَدْعُو عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ، وَلا نَنْزِعُ يَداً مِنْ طَاعَتِهِمْ وَنَرَى طَاعَتَهُمْ مِنْ طَاعَةِ اللهِ عزَّ وَجَلَّ فَرِيْضَةً مَا لَمْ يَأمُرُوا بِمَعْصِيَةٍ، وَنَدْعُو لَهُمْ بِالصَّلاحِ وَالْمُعَافَاةِ،



١١١ وَنَتَّبِعُ السُّنَّةَ وَالْجَمَاعَةَ، وَنَجْتَنِبُ الشُّذُوذَ وَالْخِلافَ وَالْفُرْقَةَ،



۱۱۰ ما شورش خلاف امیران و حاکمان خویش را جایز نمی دانیم، اگرچه ستمکار باشند. و هیچ یک از ایشان را دعای بد نمی کنیم، و دست از اطاعت ایشان نمی کشیم، و اطاعت ایشان را وجیبه ای از جملهٔ طاعت خداوند می دانیم، تا آنگاهی که به انجام گناهی امر نکنند. و برای ایشان از خداوند صلاح و بخشایش می خواهیم.



۱۱۱ ما از **«سنت و جماعت»**[1] پیروی می کنیم و از **«نظرات شاذ»** و **«مخالفت با سواد اعظم»** مسلمانان، و **«تفرقه اندازی در بین ایشان»** اجتناب می نمائیم.[2]

---

(۱) **«سنت»**، طریقهٔ رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین بزرگوار ایشان **رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ** است. و مراد از **«جماعت»**، جماعت صحابه و تابعین و تبع تابعین و مجتهدین امت اسلام است.

(۲) **«نظرات شاذ»** و **«مخالفت با سواد اعظم»** یعنی اتخاذ نظری خلاف آرای ائمهٔ مجتهدین و مخالفت با اجماع مجتهدین امت اسلامیه در مسائل عقیدوی و فقهی.

به طور مثال: بهشت و دوزخ به اجماع اُمت همیشه باقی خواهد بود و هرگز فنا نمی گردد. سفر به خاطر زیارت قبر حضرت رسول خدا ﷺ به اجماع امت از مستحبات دینی است. صیغه (متعه) به اجماع اُمت حرام است. سه طلاق به یک لفظ به اجماع اُمت لازم می گردد و زن را بر شوهرش حرام می گرداند. پیروی یکی از ائمهٔ چهارگانهٔ اهل سنت و جماعت؛ امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله، امام مالک رحمه الله، امام شافعی رحمه الله و امام احمد بن حنبل رحمه الله به اجماع امت در این زمان واجب است و خروج از آن حرام است. و حد اقل رکعات نماز تراویح به اجماع اُمت بیست رکعت است.

پس هر کسی خلاف این اجماع، ادعاء کند که بهشت یا دوزخ فنا می شود، یا سفر به خاطر زیارت قبر حضرت رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** حرام است، یا صیغه (مُتعه) حلال است، یا سه طلاق به یک لفظ، یک طلاق است، یا پیروی یکی از ائمهٔ چهارگانهٔ اهل سنت و جماعت؛ امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله، امام مالک رحمه الله، امام شافعی رحمه الله و امام احمد بن حنبل رحمه الله واجب نیست، یا تراویح **۸** یا **۱۲** رکعت است، این رأیش **«نظر شاذ»** و **«مخالفت با سواد اعظم»** مسلمانان است. و این گفتارش و ادعایش **«تفرقه اندازی در بین مسلمانان»** می باشد.

چنین شخصی از اهل بدعت است و از دایرهٔ اهل سنت و جماعت خارج بوده جایگاهش آتش جهنم است، بلکه در مسئلهٔ فنای بهشت و دوزخ حتی از دایرهٔ اسلام نیز خارج می باشد.

١١٢ وَنُحِبُّ أَهْلَ الْعَدْلِ وَالْأَمَانَةِ، وَنُبْغِضُ أَهْلَ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ،[١]



١١٣ **وَنَقُوْلُ:** اَللّٰهُ أَعْلَمُ فِيمَا اشْتَبَهَ عَلَيْنَا عِلْمُهُ،



١١٤ **وَنَرَي** الْمَسْحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ، كَمَا جَآءَ فِي الْأَثَرِ،

١١٥ وَالْحَجُّ وَالْجِهَادُ فَرْضَانِ مَاضِيَانِ مَعَ أُوْلِي الْأَمْرِ مِنْ أَئِمَّةِ الْمُسْلِمِيْنَ، بَرِّهِمْ وَفَاجِرِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا يُبْطِلُهُمَا شَيْءٌ، وَلَا يَنْقُضُهُمَا،

١١٦ وَنُؤْمِنُ بِالْكِرَامِ الْكَاتِبِيْنَ وَأَنَّ اللّٰهَ قَدْ جَعَلَهُمْ عَلَيْنَا حافِظِيْنَ،

١١٧ وَنُؤْمِنُ بِمَلَكِ الْمَوْتِ الْمُوَكَّلِ بِقَبْضِ أَرْوَاحِ الْعَالَمِيْنَ،

١١٨ وَبِعَذَابِ الْقَبْرِ لِمَنْ كانَ لَهُ أَهْلاً،

---

(١) المراد بحبّهم وبغضهم، حُبُّ أفعالهم وبُغْض أفعالهم، لا ذواتهم. أ هـ. شرح الطحاوية للغزنوى. (ص١٣٢)

۱۱۲ ما اهل عدل و امانت را دوست داریم، و با اهل ظلم و خیانت بغض می ورزیم.[1]



۱۱۳ و ما می گوئیم، خداوند بر آنچه که عِلمش بر ما مشتبه است داناتر است.



۱۱۴ ما معتقدیم که مسح بر موزه های چرمی در دوران سفر و اقامت جایز است چنانکه در احادیث موجود است.

۱۱۵ و حج و جهاد دو فریضه ای هست که به رهبری امیران مسلمان، چه نیک و چه بد ایشان، تا روز قیامت جاودان است. چیزی آنها را از بین نمی برد، و نه آنها را لغو می تواند کند.

۱۱۶ ما بر فرشتگان کِراماً کاتبین که خداوند ایشان را موکَّلِ حفاظت ما قرار داده، ایمان داریم.

۱۱۷ ما به فرشتهٔ مرگ که موکَّل به قبض ارواح جهانیان است، ایمان داریم.

۱۱۸ و ایمان داریم به عذاب قبر، برای آنکسی که مستحق آن گردیده است.

---

(۱) مراد از دوستی و بُغض ورزی با آنها دوست داشتن اعمال نیک ایشان و بُغض داشتن بـا افعال بد ایشان است، نه بغض داشتن با ذات ایشان. شرح عقیدهٔ طحاویه از غزنوی (ص ۱۳۲)

١١٩ وَ بِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ لِلْمَيِّتِ فِى قَبْرِهِ، عَنْ رَبِّهِ وَ دِينِهِ وَ نَبِيِّهِ، عَلٰى مَا جَاءَتْ بِهِ الْأَخْبَارُ عَنْ رَسُولِ رَبِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ عَنِ الصَّحَابَةِ رَضِىَ اللّٰهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ،

١٢٠ وَ الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النَّارِ،

١٢١ وَ نُؤْمِنُ بِالْبَعْثِ وَ بِجَزَاءِ الْأَعْمَالِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ الْعَرْضِ وَ الْحِسَابِ، وَ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ، وَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ، وَ الصِّرَاطِ،

١٢٢ وَ الْمِيزَانِ، يُوزَنُ بِهِ أَعْمَالُ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ وَ الطَّاعَةِ وَ الْمَعْصِيَةِ،

١٢٣ وَ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ مَخْلُوقَتَانِ لَا تَفْنَيَانِ، وَ لَا تَبِيدَانِ،

١٢٤ وَ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى خَلَقَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ، قَبْلَ الْخَلْقِ، وَ خَلَقَ لَهُمَا أَهْلاً، فَمَنْ شَاءَ إِلَى الْجَنَّةِ أَدْخَلَهُ فَضْلاً مِنْهُ، وَ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ إِلَى النَّارِ أَدْخَلَهُ عَدْلاً مِنْهُ،[١]

---

(١) قال الامام الاعظم ابوحنيفة رضي الله عنه فى كتابه «الفقه الاكبر»:

خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالَى الْخلق سليماً من الْكفْر وَالْإِيمَان، ثمَّ خاطبهم وأمَرهُم ونَهاهُم، فَكفر من كفر بِفِعْلِهِ وإنكاره و بجوده الْحق بخذلان اللهِ تَعَالَى إِيَّاهُ، وآمن من آمن بِفِعْلِهِ وَإِقْرَاره وتصديقه بتَوْفِيق الله تَعَالَى إِيَّاه ونصرته لَهُ... وَلم يجْبر أحداً مِن خَلقِهِ على الْكفْر وَلَا على الْإِيمَان، وَلَا خَلقَهُ مُؤمناً وَلَا كَافِراً، وَلَكِن خَلقَهُمْ أشخاصاً، وَالْإِيمَان وَالْكفْر فِعل الْعباد. الفقه الاكبر للامام الاعظم ابى حنيفة: ص٥

۱۱۹ و ایمان داریم به سؤال **«مُنْکِر و نَکِیْر»** از مرده در قبرش، دربارهٔ خدایش و دربارهٔ دینش و دربارهٔ پیغمبرش چنانکه در احادیث رسول پروردگار ﷺ و صحابهٔ بزرگوار رَضِیَ اللهُ عَنۡهُمۡ اَجۡمَعِیۡنَ آمده است.

۱۲۰ قبر، باغی است از باغ های بهشت، یا چاهیست از گودال های دوزخ.

۱۲۱ ما به زندگی بعد از مرگ، و به کیفر اعمال در روز قیامت، و به عرض به پیشگاه الهی، و حساب زندگانی دنیائی، و خواندن نامهٔ اعمال، و ثواب و سزا، و بر پُـل **«صـراط»** ایمان داریم.

۱۲۲ ما بر **«میزان»** که اعمال نیک و بد مومنان را بر آن وزن خواهند کرد ایمان داریم.

۱۲۳ بهشت و دوزخ، هر دو خلق شده اند، و آنها هرگز فانی نمی گردند، و هرگز از بین نمی روند.

۱۲۴ خداوند بهشت و دوزخ را آفرید، قبل از آنکه سایر مخلوقات را بیافرینـد، و آنگـاه برای هر دو ساکنانی را خلق کرد. هر کسی را بخواهد، از فضل خود به بهشت داخل می کند، و هر کسی را بخواهد، از عدل خود به دوزخ وارد می گرداند.[۱]

---

(۱) امام اعظم رضی الله عنه در کتاب خود **«الفقه الاکبر»** می فرماید:

خداوند خلایق را بدون کفر و ایمان آفرید و سپس ایشان را به امر و نهی مخاطب گردانید. پـس هر کسی کفر ورزید، او توسط فعل خود و انکار خود و سرکشی از حق کافر گردیده است، به خذلان الهی. و هر کسی ایمان آورد، او به فعل خود و اقرار خود و تصدیق خود ایمان آورده است، با توفیق الهی و نصرت خداوندی ... خداوند هیچ کسی از بندگان خود را بر کفر یا بر ایمان مجبور نمی گرداند، و نه هـیچ کسـی را مؤمن یا کافر می آفریند، بلکه همهٔ ایشان را اشخاص {بدون کفر و ایمان} خلق مـی نمایـد. ایمـان آوردن و کفر ورزیدن، فعل خود بندگان است. (ص۵)

١٢٥ وَ كُلٌّ يَعْمَلُ لِمَا قَدْ فُرِغَ مِنْهُ، وَصَايِرٌ إِلَى مَا خُلِقَ لَهُ،

١٢٦ وَالْخَيْرُ وَالشَّرُّ مُقَدَّرَانِ عَلَى الْعِبَادِ،

١٢٧ وَالْاِسْتِطَاعَةُ الَّتِيْ يَجِبُ بِهَا الْفِعْلُ مِنْ نَحْوِ التَّوْفِيْقِ الَّذِيْ لَا يَجُوزُ أَنْ يُوْصَفَ الْمَخْلُوقُ بِهَا تَكُونُ مَعَ الْفِعْلِ، وَأَمَّا الْاِسْتِطَاعَةُ مِنَ الصِّحَّةِ وَالْوُسْعِ وَالتَّمَكُّنِ وَسَلَامَةُ الْآلَاتِ، فَهِيَ قَبْلَ الْفِعْلِ، وَ بِهَا يَتَعَلَّقُ الْخِطَابُ، وَ هُوَ كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى ﴿لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا﴾

١٢٨ وَأَفْعَالُ الْعِبَادِ هِيَ بِخَلْقِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَ كَسْبٍ مِنَ الْعِبَادِ،(١)

١٢٩ وَلَمْ يُكَلِّفْهُمُ اللّٰهُ تَعَالٰى إِلَّا مَا يُطِيْقُونَ، وَلَا يُطِيْقُونَ إِلَّا مَا كَلَّفَهُم، وَهُوَ حَاصِلُ تَفْسِيرِ ﴿لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ﴾

---

(١) مثاله: كالاثمان النقدية، العامل يكسبها و ليس هو بصانعها، بل الحكومة هي الصانع، فالعامل كاسب النقود لعمله، والحكومة هي الصانع لصنعها.

۱۲۵ هر کس همان عملی را انجام می دهد که برایش مقدَّر گردیده است، و هر شخص به سوی همان جایگاهی روان است که به خاطرش آفریده شده است.

۱۲۶ خیر و شر برای بندگان، معیَّن و مقدَّر گردیده است.

۱۲۷ «**استطاعتی**» که فعل با آن به وجود می آید مانند توفیق الهی که جایز نیست مخلوق را با آن وصف نمود همزمان با فعل می باشد. و اما استطاعتی چون تندرستی و استعداد، و توانائی و سلامت اسباب، اینها قبل از فعل می باشند. و احکام شرع بر همین استطاعت تعلُّق می گیرد، چنانکه خداوند می فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ و خداوند هیچ کسی را بیشتر از مقدار توانائی اش بر چیزی مُکلَّف نمی گرداند.﴾ سورۀ بقره.

۱۲۸ اعمال بندگان، به آفرینش خداوند است و کسب بندگان.(۱)

۱۲۹ خداوند بندگان را مُکلَّف نگردانیده است مگر بر آنچه که توانش را دارند، و بندگان فقط توان ادای همان چیزی را دارند که خداوند ایشان را بر آن مُکلَّف گردانیده است.(۲) و همین حاصل معنای ﴿لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ است. یعنی ﴿هیچ توانائی ای نیست و هیچ قوتی نیست، مگر به خواست خدا.﴾

---

(۱) مثال آن در دنیا مانند پول است. شخصی کار می کند و پول به دست می آورد، اما آن پول ها را خودش نمی سازد، بلکه حکومت آنها را می سازد، بنابرین گرچه این پول های به دست آورده، کسب این شخص است، اما سازندۀ آن حکومت می باشد. به همین صورت شخص هرچه عمل می کند، اینها همه کسب انسان است، اما خالق آنها خداوند منّان است.

(۲) خداوند بندگانش را مکلَّف به دینش نموده و دین خدا شامل عقائد و اعمال با درجات آنها مانند فرض و واجب و سنت و مستحب و اُولی؛ و حرام و حلال و مکروه تحریمی و تنزیهی و خلاف اُولی می باشد. و بندگان توان ادای همۀ اینها را دارند. و طاقت ادای بیشتر از آنها را ندارند، چنانکه خداوند خود می فرماید: لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا و خداوند هیچ کسی را بیشتر از آنچه طاقت دارد، به چیزی مکلَّف نمی گرداند.

١٣٠ نَقُولُ: لا حِيلَةَ لِأَحَدٍ، وَلَا حَرَكَةَ لِأَحَدٍ، وَلَا تَحَوَّلَ لِأَحَدٍ عَنْ مَعْصِيَةِ اللّٰهِ، إِلَّا بِمَعُونَةِ اللّٰهِ، وَلا قُوَّةَ لِأَحَدٍ عَلَى إِقَامَةِ طَاعَةِ اللّٰهِ وَالثَّبَاتِ عَلَيْهَا إِلَّا بِتَوْفِيقِ اللّٰهِ،

١٣١ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَجْرِي بِمَشِيئَةِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعِلْمِهِ وَقَضَائِهِ وَقَدَرِهِ

١٣٢ غَلَبَتْ مَشِيئَتُهُ الْمَشِيئَاتِ كُلَّهَا، وَغَلَبَ قَضَاؤُهُ الْحِيَلَ كُلَّهَا

١٣٣ يَفْعَلُ مَا شَاءَ وَهُوَ غَيْرُ ظَالِمٍ أَبَداً،

١٣٤ تَقَدَّسَ عَنْ كُلِّ سُوءٍ وَحَيْنٍ، وَتَنَزَّهَ عَنْ كُلِّ عَيْبٍ وَشَيْنٍ ﴿لَا يُسْـَٔلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْـَٔلُونَ ﴿٢٣﴾﴾



١٣٥ وَفِي دُعَاءِ الْأَحْيَاءِ لِلْأَمْوَاتِ وَصَدَقَتِهِمْ مَنْفَعَةٌ لِلأَمْوَاتِ،

١٣٦ وَاللّٰهُ تَعَالَى يَسْتَجِيبُ الدَّعَوَاتِ، وَيَقْضِي الْحَاجَاتِ،

١٣٧ وَيَمْلِكُ كُلَّ شَيْءٍ، وَلا يَمْلِكُهُ شَيْءٌ،

۱۳۰ و می گوئیم؛ هیچ کسی چاره ای نمی تواند بجوید، و هیچ کسی جنبشی نمی تواند نماید، و هیچ کسی از معصیت خدا نمی تواند خود را دور بگرداند، مگر با کمک خداوند. و هیچ کسی توان انجامدهی فرمانی از فرامین خدا را و استقامت و پایـداری بر آن را ندارد، مگر با توفیق خداوند.

۱۳۱ همه چیز به خواست خدا ﷻ و علم او و قضای او و تقدیر او در حرکت است.

۱۳۲ خواست او ﷻ بر همهٔ خواسته ها و حکم او بر همهٔ چاره جوئی ها غالب است.

۱۳۳ او ﷻ هر آنچه می خواهد، می کند، و هرگز ستمکار نیست.

۱۳۴ او ﷻ از هر بدی و زشتی پاک است، و از هر عیب و نقص مُنزّه. ﴿لَا يُسْـَٔلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْـَٔلُونَ۝٢٣ خداوند پرسیده نمی شود از آنچه می کند، ولی بندگان اند کـه پرسیده خواهند شد.﴾ سورهٔ انبیاء.



۱۳۵ مردگان از دعای زندگان و خیرات آنان برای ایشان، نفع می برند.

۱۳۶ خداوند ﷻ پذیرندهٔ دعاهاست، و برآورندهٔ حاجت ها.

۱۳۷ مالک همه چیزهاست، و کسی مالک او نیست.

١٣٨ وَلا يُسْتَغْنٰى عَنِ اللّٰهِ تَعَالٰى طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَمَنِ اسْتَغْنٰى عَنِ اللّٰهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ فَقَدْ كَفَرَ، وَصَارَ مِنْ أَهْلِ الْخُسْرَانِ،



١٣٩ وَإِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى يَغْضَبُ وَيَرْضٰى لَا كَأَحَدٍ مِنَ الْوَرٰي،



١٤٠ وَنُحِبُّ أَصْحَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلا نُفَرِّطُ فِي حُبِّ أَحَدٍ مِنْهُمْ، وَلا نَتَبَرَّأُ مِنْ أَحَدٍ مِنْهُمْ، وَنُبْغِضُ مَنْ يُبْغِضُهُمْ، وَبِغَيْرِ الْحَقِّ لا نَذْكُرُهُمْ؛ وَنَرٰي حُبَّهُمْ دِيناً وَإِيمَاناً وَإِحْسَاناً، وَبُغْضَهُمْ كُفْراً وَشِقَاقاً وَنِفَاقاً وَطُغْيَاناً،

١٤١ وَنُثْبِتُ الْخِلافَةَ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوَّلاً لِأَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ، تَفْضِيلاً وَتَقْدِيماً عَلٰى جَمِيعِ الْأُمَّةِ، ثُمَّ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ، ثُمَّ لِعُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ، ثُمَّ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ،

وَهُمُ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ، وَالْأَئِمَّةُ الْمَهْدِيُّونَ، اَلَّذِينَ قَضَوْا بِالْحَقِّ وَكَانُوا بِهِ يَعْدِلُونَ،

۱۳۸ نمی توان به اندازۀ یک چشم زدن از خدا بی نیاز شد. و هر کسی حتی بـه اندازۀ یک چشم زدن، خود را از خدا بی نیاز پنداشت، یقیناً کفر ورزیده است، و از زیان کاران گردیده است.



۱۳۹ خداوند خشم می گیرد و راضی می گردد، اما نه مانند احدی از مخلوقات.



۱۴۰ ما با یاران نبی اکرم ﷺ محبت داریم، ولی در محبت هیچ یک ایشان افراط نمی نمائیم، و از هیچ یک ایشان بیزاری نمی جوئیم. و هر کسی با ایشان بغض ورزد، با او بغض می داریم، و از ایشان همیشه به نیکی یاد می نمائیم. ما محبت آن بزرگان را دین و ایمان و احسان، و بغض با ایشان را کفر و شقاوت و نفاق و طغیان می دانیم.

۱۴۱ ما بعد از نبی اکرم ﷺ، خلافت را نخست برای حضرت ابو بکر صدیق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به سبب برتری و پیشی ایشان بر جمیع امت، ثابت می دانیم. آنگاه برای حضرت عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، آنگاه برای حضرت عثمان بن عفّان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، و آنـگاه برای حضرت علی بن ابی طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.

این بزرگواران، خُلفای راشدین بودند و امامان هدایت یافته که با حق و راستی حکومت نمودند و با حق و راستی عدالت فرمودند.

١٤٢ وَإِنَّ الْعَشَرَةَ الَّذِيْنَ سَمَّاهُمْ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نَشْهَدُ لَهُمْ بِالْجَنَّةِ كَمَا شَهِدَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَوْلُهُ الْحَقّ،

وَهُمْ: أَبو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَسَعْدٌ وَسَعِيْدٌ وَعَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنُ عَوْفٍ وَأَبو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ، وَهُوَ أَمِيْنُ هٰذِهِ الأُمَّةِ، رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِيْنَ،

١٤٣ وَمَنْ أَحْسَنَ الْقَوْلَ فِى أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَزْوَاجِهِ الطَّاهِرَاتِ مِنْ كُلِّ دَنَسٍ، وَذُرِّيَّاتِهِ الْمُقَدَّسِيْنَ مِنْ كُلِّ رِجْسٍ، فَقَدْ بَرِئَ مِنَ النِّفَاقِ،



١٤٤ وَعُلَمَاءُ السَّلَفِ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ وَمَنْ بَعْدَهُمْ مِنْ أَهْلِ «الْخَيْرِ» وَ«الْأَثَرِ»، وَأَهْلِ «الْفِقْهِ» وَ«النَّظَرِ»، لَا يُذْكَرُونَ إِلاَّ بِالْجَمِيْلِ، وَمَنْ ذَكَرَهُمْ بِسُوْءٍ فَهُوَ عَلَىٰ غَيْرِ السَّبِيْلِ،(١)

---

(١) «غَيْرِ السَّبِيْلِ»، أى غير سبيل المؤمنين، كما قال الله تعالى: وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾

۱۴۲ ده بزرگانی را که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نام گرفته به بهشتی بودن ایشان گواهی داده، ما نیز گواهی می دهیم که ایشان در بهشت اند، زیرا گفتهٔ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه حق است. و آن بزرگان اینها هستند:

- حضرت ابوبکر رضي الله عنه
- حضرت عمر رضي الله عنه
- حضرت عثمان رضي الله عنه
- حضرت علی رضي الله عنه
- حضرت طَلْحَه رضي الله عنه
- حضرت زُبَیر رضي الله عنه
- حضرت سَعْد (بن ابی وقاص) رضي الله عنه
- حضرت سعید (بن زید) رضي الله عنه
- حضرت عبد الرحمن بن عَوْف رضي الله عنه
- و حضرت ابو عُبَیْدَه بن جَرَّاح که لقب وی **«امین این امت»** است. رضي الله عنه

۱۴۳ هر کسی که دربارهٔ یاران پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ازواج پاکیزهٔ آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اولادهٔ گرامی ایشان علیهم السلام جز به نیکی سخن نگوید، او از نفاق پاک گردیده است.



۱۴۴ علمای گذشتگان از صحابه و تابعیان، و بزرگان بعد از ایشان، اهل عُرفان و مُحدثان، فقهای مجتهدین و علمای اصول دین، جز به نیکی یاد نگردند. و هر کسی آنها را به بدی یاد کرد، او از **«راه مسلمانان»** بیرون رفته است.(۱)

---

(۱) **«راه مسلمانان»**: اشاره به آیت قرآن است: وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾ یعنی هر کسی که غیر **«راه مسلمانان»** راه دیگری را در پیش گرفت، ما او را به همان راهی که روان است وا می گذاریم و آنگاه او را {در آخرت} در دوزخ می اندازیم، و دوزخ بد جایگاهی است.

مراد از **«راه مسلمانان»** راه صحابه و تابعین و پیروان ایشان، ائمهٔ مجتهدین اهل سنت و جماعت است.

١٤٥ وَلا نُفَضِّلُ أَحَداً مِنَ الْأَوْلِيَآءِ عَلٰى أَحَدٍ مِنَ الْأَنْبِيَآءِ، وَنَقُولُ: نَبِيٌّ وَاحِدٌ أَفْضَلُ مِنْ جَمِيْعِ الْأَوْلِيَآءِ،

١٤٦ وَنُؤْمِنُ بِمَا جَاءَ مِنْ كَرَامَاتِهِمْ، وَصَحَّ عَنِ الثِّقَاتِ مِنْ رِوَايَاتِهِمْ،



١٤٧ وَنُؤْمِنُ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ، مِنْهَا خُرُوجُ الدَّجَّالِ، وَنُزُولُ عِيْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ السَّمَاءِ، وَبِطُلُوْعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَخُرُوْجِ دَآبَّةِ الْأَرْضِ مِنْ مَوْضِعِهَا،

١٤٨ وَلا نُصَدِّقُ كَاهِناً وَلا عَرَّافاً،

١٤٩ وَلا مَنْ يَدَّعِي شَيْئاً بِخِلافِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ،

۱۴۵ ما هیچ یکی از اولیاء را بر هیچ یکی از پیغامبران برتری نمی دهیم، و می گوئیم که یک پیغمبر از جمیع اولیاء برتر است.

۱۴۶ و ما بر کرامات اولیاء که توسط روایات ثِقات به ما رسیده، ایمان داریم.



۱۴۷ ما به علامات قیامت ایمان داریم. و از آن جمله است: خروج دجال، و نزول حضرت عیسی علیه‌السلام از آسمان و طلوع آفتاب از سمت مغرب و خروج «دَآبَّةُ الْأَرْضِ» از جایگاهش.

۱۴۸ ما سخن هیچ غیب گوئی و هیچ پیشگوئی را تصدیق نمی کنیم.

۱۴۹ و نه سخن آن شخصی را می پذیریم که چیزی را خلاف قرآن و سنت و **«اجماع امت»** ادعاء کند.[1]

---

(۱) **«اجماع اُمت»** یعنی اجماع مجتهدین اهل سنت و جماعت امت اسلامیه در مسائل عقیدوی و فقهی.
به طور مثال: بهشت و دوزخ به اجماع اُمت همیشه باقی خواهد بود و هرگز فنا نمی گردد. سفر به خاطر زیارت قبر حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به اجماع امت از مستحبات دینی است. صیغه (متعه) بـه اجمـاع اُمت حرام است. سه طلاق به یک لفظ به اجماع اُمت لازم می گردد و زن را بر شوهرش حرام مـی گرداند. پیروی یکی از ائمهٔ چهارگانهٔ اهل سنت و جماعت؛ امام اعظم ابوحنیفه رحمه‌الله، امام مالک رحمه‌الله، امام شافعی رحمه‌الله و امام احمد بن حنبل رحمه‌الله به اجماع امت در این زمان واجب است و خـروج از آن حـرام است. و حد اقل رکعات نماز تراویح به اجماع اُمت بیست رکعت است.
پس هر کسی خلاف این اجماع بگوید که بهشت یا دوزخ فنا می شود، یا سفر به خـاطر زیـارت قبر حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حرام است، یا صیغه (مُتعه) حلال است، یا سه طلاق بـه یـک لفظ، یک طلاق است، یا پیروی یکی از ائمهٔ چهارگانهٔ اهل سنت و جماعت؛ امام اعظـم ابوحنیفـه رحمه‌الله، امام مالک رحمه‌الله، امام شافعی رحمه‌الله و امام احمد بن حنبل رحمه‌الله واجب نیست و خروج از آن جایز اسـت، یا تراویح **۸** یا **۱۲** رکعت است، این گفتارش ادعائی **«مخالف با اجماع امت»** است، و لهذا ما این گفتهٔ او را به مانند گفتار غیب گویان و پیشگویان و فالبینان مردود می دانیم.

١٥٠ وَ نَرَي الْجَمَاعَةَ حَقّاً وَ صَوَاباً، وَ الْفُرْقَةَ زَيْغاً وَ عَذَاباً، [(١)]



١٥١ وَ دِينُ اللهِ فِي السَّمآءِ وَ الْأَرْضِ وَاحِدٌ، وَ هُوَ دِيْنُ الإِسْلاَمِ، كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالٰى ﴿إِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللهِ الْإِسْلَامُ﴾ وَقَالَ تَعَالٰى ﴿وَمَنْ يَّبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيْنًا فَلَنْ يُّقْبَلَ مِنْهُ﴾ وَقَالَ تَعَالٰى ﴿وَرَضِيْتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِيْناً﴾

١٥٢ وَ هُوَ بَيْنَ الغُلُوِّ وَ التَّقْصِيرِ،

١٥٣ وَ بَيْنَ التَّشْبِيْهِ وَ التَّعْطِيْلِ،

١٥٤ وَ بَيْنَ الْجَبْرِ وَ الْقَدَرِ،

---

(١) «اَلْجَمَاعَةُ»: أى ما أجمع عليه الأئمة المجتهدون من أهل السنة والجماعة.

قال الامام الميدانى رحمه الله فى شرحه على العقيدة الطحاوية: فإن الله تعالى عصم هذه الأُمة عن الاتفاق على الضلالة، فَمَن خالفها كان ضالاً. قال تعالى: وَمَنْ يُّشَاقِقِ الرَّسُوْلَ مِنْۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدٰى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيْلِ الْمُؤْمِنِيْنَ نُوَلِّهٖ مَا تَوَلّٰى وَنُصْلِهٖ جَهَنَّمَ ؕ وَسَآءَتْ مَصِيْرًا ﴿١١٥﴾ (ص٩٥)

۱۵۰ ما اعتقاد داریم که **«سواد اعظم»**[۱] مسلمانان بر حق و صواب است. و عقیده داریم که جدائی از ایشان گمراهی و عذاب است.



۱۵۱ دین خدا در آسمان ها و زمین یکی است و آن دین اسلام است، چنانکه خداوند خود می فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾ تنها دین معتبر نزد خدا همانا اسلام است.﴾ سورۀ آل عمران. و می فرماید: ﴿وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ هر کسی جز اسلام دین دیگری را در پیش گیرد، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد.﴾ سورۀ آل عمران. و می فرماید: ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾ و راضی شدم بر آنکه اسلام دین شما باشد.﴾ سورۀ مائده.

۱۵۲ اسلام در بین غُلو و تفریط است.

۱۵۳ و در بین تشبیه و تعطیل است.[۲]

۱۵۴ و در بین جبر و قدر است.[۳]

---

(۱) **«سواد اعظم»** یعنی اهل سنّت و جماعت که اکثریت قاطع مسلمانان انـد، و مـراد از آن اجماع امامان مجتهدین اهل سنت و جماعت است. یعنی ما اجماع ائمۀ مجتهـدین را بـر حـق و صواب می دانیم و جدائی از اجماع ایشان را گمراهی و عذاب می دانیم. رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

(۲) **«تشبیه»**: شباهت دادن صفات خدا به صفات مخلوقات را می گوینـد و **«تعطیل»** رد صفات خدا را.

(۳) **«جبر»** آن است که کسی بپندازد که مخلوقات در اعمال خود مجبور محض اند، و **«قدر»** یعنی هر مخلوق، افعال خود را خود به وجود می آورد.



١٥٥ وَ بَيۡنَ الۡأَمۡنِ وَ الۡيَأۡسِ،



١٥٦ فَهٰذَا دِيۡنُنَا وَ اعۡتِقَادُنَا، ظَاهِراً وَ بَاطِناً، وَ نَحۡنُ نَبۡرَأُ إِلَى اللهِ تَعَالٰى مِمَّنۡ خَالَفَ الَّذِيۡ ذَكَرۡنَاهُ، وَبَيَّنَّاهُ،

١٥٧ وَ نَسۡأَلُ اللهَ تَعَالٰى أَنۡ يُثَبِّتَنَا عَلَيۡهِ وَ يَخۡتِمَ لَنَا بِهِ، وَ يَعۡصِمَنَا مِنَ الۡأَهۡوَآءِ الۡمُخۡتَلِطَةِ وَ الۡآرَاءِ الۡمُتَفَرِّقَةِ، وَ الۡمَذَاهِبِ الرَّدِيَّةِ، كَالۡمُشَبِّهَةِ وَ الۡجَهۡمِيَّةِ وَ الۡجَبۡرِيَّةِ وَ الۡقَدَرِيَّةِ وَ غَيۡرِهِمۡ مِمَّنۡ خَالَفَ السُّنَّةَ وَ الۡجَمَاعَةَ، وَ اتَّبَعَ الۡبِدۡعَةَ وَ الضَّلَالَةَ، وَ نَحۡنُ مِنۡهُمۡ بُرَآءُ، وَهُمۡ عِنۡدَنَا ضُلَّالٌ وَ أَرۡدِيَاءُ،

وَ اللهُ أَعۡلَمُ بِالصَّوَابِ، وَ اِلَيۡهِ الۡمَرۡجِعُ وَ الۡمَآبُ،



۱۵۵ و در بین امن و یأس است.[۱]



۱۵۶ پس این مجموعهٔ مذکوره؛ دین ماست و اعتقاد ماست، هم در ظاهر و هم در باطن، و ما نزد خداوند از آنکسی که با آنچه ذکر کردیم و بیان نمودیم، مخالفت دارد، بیزار هستیم.

۱۵۷ و به خداوند دعا می نمائیم که ما را بر آن پایدار نگهدارد، و زندگانی ما را بـا آن خاتمه دهد، و ما را از خواهش های با باطل آمیخته و نظرهای پراکنده و مذاهب هلاک کننده، مانند مُشبِّهه، جهميّه، جبريّه، قدريّه و غيره که با مذهب **«سـنت و جماعـت»** مخالفت کرده اند، و بدعت و گمراهی را پیش گرفته اند، در پناه خود حفظ کند. ما از همهٔ آنها بیزاریم و آنها در نزد ما گمراهان و هلاک شوندگان اند.

خداوند داناتر به صواب است. و سر انجام به سوی او بر می گردیم.



(۱) **«امن»** یعنی بی خوف و بیم شدن از خدا و **«یأس»** نا امید شدن از رحمت خدا.

نشانی مترجم:

تلفون : 00447886707927

نشانی انترنتی (Email)

miteymori@gmail.com

or

fridoon_t@hotmail.com